

## تعارضات فکری - ساختاری در تمدن ایرانی - اسلامی و فقدان شکل‌گیری الگوی پیشرفت علمی

علی بیگدلی<sup>۱</sup>

### چکیده

از زمانی که پیامبر اکرم (ص) یثرب را به مدینه‌النبی تبدیل و این شهر مقام پایتختی اسلام را به عهده گرفت، زمینه‌ی شکل‌گیری تمدن اسلامی فراهم آمد. پس از رحلت پیامبر اعظم (ص) خلفای راشدین بیشترین تلاششان در جهت ادامه‌ی سنت نبوی بود، گرچه در زمان خلیفه دوم کشورگشایی‌هایی نیز صورت گرفت. اما امویان به جهانگیری پرداختند، تا این که به همت عنصر ایرانی سرنگون و دوران خلافت عباسی از اوایل قرن دوم شروع شد. عباسیان از یک سو به منظور جلال و جبروت بخشیدن بر خلافت خود در رقابت با امپراتوری بیزانس و از دیگر سو در جهت مقابله با ادیان یهودی و عیسوی و آیین‌های غیر آسمانی ناچار بودند اسلام را مزین به قدرت استدلال در جهت اثبات حقانیت خود کنند. عباسیان که خود فاقد سوابق سیاسی، علمی و فلسفی بودند، برای تقویت بنیان اسلام، متوسل به دانشمندان ایرانی شدند. ابومسلم با قدرت نظامی آنان را بر سریر خلافت نشانده، برمکیان دستگاه دیوانی خلافت را پی‌ریزی کردند و عبدالله بن مقفع نخستین دانشمند ایرانی در دربار منصور بود که با ترجمه‌ی «منطق ارسطویی» باب فلسفه را به سوی دنیای اسلام گشود. همو بود که شیوه‌ی حکومت داری را از میراث ساسانی در ساختار خلافت دخیل کرد. گرچه منصور پس از قتل مقفع، با دعوت از بختیشوع پزشک دانشگاه جندی شاپور نهضت تمدن‌سازی اسلامی را آغاز کرد، اما از دوره هارون الرشید نهضت ترجمه‌ی متون علمی - فلسفی و تأسیس بیت الحکمه آغاز شد. در این دوره الگوی پیشرفت تمدن اسلامی به یک الگوی جهانی تبدیل شد. در زمان مأمون که تربیت ایرانی داشت نیز جریان الگوسازی تمدن اسلامی ادامه یافت. از دوره متوکل به دلیل ورود عنصر ترک به دربار و تعارض میان سه عنصر ایرانی - عربی و ترک از یک سو و از دیگر سو به دلیل غلبه علمای متعصب اهل حدیث، باب تعقل و تفلسف مسدود و ابواب تعبد دینی و تکبر عربی گشوده شد و الگوی پیشرفت تمدن اسلامی به خاموشی گرایید. در دنیای عرب حتی یک ابوعلی سینا و یک خوارزمی ظهور نکرد. تشکیل حکومت‌های محلی ایرانی توسط طاهریان و به ویژه صفاریان و سامانیان از یک سو کشور ما را از سلطه‌ی عنصر عرب رها کردند و از سوی دیگر گشایش فضای آزاد اندیشه‌ورزی موجب احیاء علم و فلسفه در ایران عصر سامانیان شد. از این پس الگوی پیشرفت تمدن اسلامی تحت سلطه‌ی عنصر عرب جای خود را به دوران الگوسازی تمدن ایرانی اسلامی داد و این همان تمدنی است که اروپا را از خواب بیدار کرد تا آنجا که پل والری شرق‌شناس مشهور فرانسوی می‌گوید: غرب، شرق را با زرتشت و اسلام را با ایران شناخت.

**کلیدواژه‌ها:** خلافت عباسی، تمدن اسلامی، تمدن ایرانی - اسلامی، افول تعقل‌گرایی، برآمدن تعبد‌گرایی

<sup>۱</sup>. استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

## مقدمه

با تأسیس «مدینه النبی» بنیاد تمدن اسلامی پی‌ریزی شد. پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، خلفای راشدین موظف بودند تا زمینه‌های استحکام و گسترش قرآن و سنت نبوی را فراهم آورند. لیکن متأسفانه از دوره خلیفه دوم حسن جهانگشایی از یک سو و جنگ‌های درون سازمانی که غالباً ناشی از بحران جانشینی بود، از دیگر سو، خلفا نخستین را از حوزه‌ی مسئولیت خود دور کرد. خلفای اموی که اصل وراثت را در جانشینی جایگزین اصل لیاقت و بیعت کردند، از اصلی‌ترین رکن حکومت در اسلام دور افتادند. امویان در سیاست و حکومت متأثر از میراث ایران باستان و تمدن بیزانسی شدند و با تکبر و تفرعونی که برای عنصر عرب و تحقیر و تحمیلی که علیه غیر عرب قائل بودند و ادعا داشتند که تنها عرب قادر به فهم و درک اسلام است، سیاست جهانگیری را در پیش گرفتند. این اشتباه بزرگی بود، زیرا هر قدر اسلام از موطن خود دور می‌افتاد، تحت تأثیر فرهنگ و هویت‌های محلی، دستخوش تحول ماهیت می‌شد. بعدها این عناصر دورافتاده از مرکز خلافت اسلامی که غالباً به بیابانگردی معیشت می‌کردند، با ورود به دستگاه خلافت عباسی و امارت سامانی منشأ اثرات ویران‌کننده‌ی تمدن اسلامی شدند. خلافت اموی به همت عنصر ایرانی، ابومسلم خراسانی، منقرض و خلافت عباسی جایگزین او شد. عرب چون از فنون ملک‌داری و اصول اداری و قواعد حکومتی چیزی نمی‌دانست، این دانشمندان ایرانی بودند از جمله عبدالله بن مفتح که مسلمانان را ابتدا با منطق ارسطویی آشنا کرد و رسم ملک‌داری را به آنان آموخت و برمکیان نیز امور دیوانی را به دست گرفته و بنیاد تمدن اسلامی شکل گرفت. هارون الرشید نهضت ترجمه متون علمی - فلسفی را از مراکزی که سابقه تمدنی داشتند جمع‌آوری و آن‌ها را به عربی ترجمه کرد و ابتدا دانشمندان دانشگاه جندی شاپور و سپس متفکران سریانی، هندی، یهودی را در محلی به نام «بیت الحکمه» گردآوری کرد تا متون ترجمه‌شده را تفسیر و تحشیه کنند. به دین ترتیب الگوی پیشرفت تمدن اسلامی شکل گرفت. از دوره متوکل بحث و مجادله بر سر مسائل فلسفی و علوم عقلی ممنوع شد. دانشمندان و فلاسفه‌ای که در بغداد تحت سلطه فقهای اهل حدیث به تنگ آمده بودند برای دوری از مرکز خلافت به خراسان رفتند. حکومت‌های مستقل ایرانی در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر تشکیل و از این زمان الگوی تمدن ایرانی - اسلامی شکل گرفت و به الگوی بی‌رقیب در سطح جهان تبدیل شد، به خصوص در عصر سامانیان تمدن ایرانی - اسلامی به اوج شکوه و عظمت خود رسید، اما هرج و مرج درون دستگاه سامانی زمینه را برای به قدرت رسیدن غلامان ترک فراهم آورد و به زودی غلامان صاحبان قدرت را بر کنار و خود سلسله‌ی مستقلی به نام غزنوی تشکیل دادند. سلطان محمود به عنوان عنصر بیگانه، فاقد مشروعیت برای اعمال قدرت بود.

بنابراین برتری خلیفه را پذیرفت و به سلطانی متعصب و پول‌پرست تبدیل شد. به فرمان خلیفه هر نوع مباحث علمی و مناظرات فلسفی را ممنوع کرد بسیاری از منابع علمی سوزانده شد. علماء و فلاسفه تحت تعقیب قرار گرفتند.

در دوره سلجوقیان همان رویه‌ی گذشته عصر غزنوی با شدت بیشتر ادامه پیدا کرد و تعارضات فکری - ساختاری در دوره ملکشاه به اوج خود رسید. این تعارضات موجب قتل خواجه نظام‌الملک شد. غلامان خواجه به

تلافی ملکشاه را که در سفر بغداد بود ترور کردند. سپس غلامان فدایی ملکشاه، خلیفه را کشتند. به این ترتیب عوامل اصلی تعارض ساختاری از میان رفتند.

اما مقاله با توجه به عنوانش به دنبال پاسخ به این سؤال است که الگوی تمدن اسلامی- ایرانی چگونه و تحت چه شرایطی شکل گرفت و چرا و چگونه این تمدن که در سطح جهانی بی‌رقیب بود در نتیجه‌ی تعارضات درون سازمانی و بدون دخالت خارجی متلاشی شد و باب تعقل و تفلسف مسدود و درهای تعصب و تعبد و تقلید گشوده شد و نقل بر عقل پیشی گرفت و جهان اسلام که خود الگوساز تمدن بود چگونه به سکون و سکوت کشیده شد و اروپای غربی با بهره‌گیری از تمدن ایرانی- اسلامی، خود به یک الگوی جهانگیر و جهانستان تبدیل گردید.

«ارنست رونا»<sup>(۱)</sup> معتقد است که تمدن اسلامی زمانی دچار انسداد فکری و علمی شد که ارتباط خود را با میراث علم و فلسفه یونانی قطع کرد. همچنین «پل والری»<sup>(۲)</sup> مدعی است که غرب، شرق را با زرتشت و اسلام را با ایران شناخت. اگر این دو نظر را به عنوان مفروض این مقاله در نظر بگیریم، مقاله در پی پاسخ به چند سؤال زیر بر خواهد آمد:

۱- چگونه تمدن اسلامی از قرن دوم تا قرن پنجم به همت عناصر ایرانی به اوج شکوفایی خود رسید و به صورت الگوی پیشرفت علمی- فلسفی در سطح جهانی مطرح شد، به طوری که دانشمندان اروپایی که قصد گذار از قرون وسطی به حوزه‌ی تمدن رنسانسی را داشتند، از الگوی پیشرفت تمدنی اسلامی بهره‌مند شدند.

۲- چگونه تعارضات فکری- ساختاری موجبات افول تمدن اسلامی و انسداد باب خردگرایی و تقدم نقل بر عقل شده و اهل حدیث بر اهل آراء غلبه پیدا کرد. یا تکیه‌ی عنصر ترک بر اریکه‌ی قدرت در ایران به دلیل فقدان عنصر مشروعیت بخش، عصبیت دینی را مبنای مشروعیت خود قرار داد. غلبه‌ی عصبیت باب استدلال را مسدود کرد. همپوشانی مرجعیت دینی و سیاسی فرهنگ تعقل‌ستیزی را در فضای فکری ما حاکم کرد.

۳- چگونه اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری به عنوان میراث عصر ساسانی به همت حکومت‌های شرقی ایرانی ابتدا باعث احیاء فرهنگ و تمدن ایران باستانی شد و سپس با در هم آمیختن با تمدن اسلامی، اولاً ساختار سیاسی جدیدی با نام سلطنت را برقرار کرده ثانیاً از ترکیب این دو، الگو پیشرفت پایدار را پدید آورد که طی قرن‌های دوم تا پنجم به الگوی پیشرفت علمی- فلسفی بی‌بدیلی تبدیل شد. البته از دوره‌ی متوکل (۷۴۲-۲۳۲) که اهل حدیث بر حوزه‌ی خلافت حاکم شد و باب تعقل و تفلسف مسدود گردید، تمدن اسلامی رو به انحطاط گذاشت، ولی به همت صفاریان و به ویژه آل بویه و سامانی، تمدن ایران اسلامی به اوج شکوفایی خود رسید. اینک برای پاسخگویی به این سؤالات و بررسی نقش عوامل و عناصری که در فراز و فرود تمدن اسلامی مؤثر بودند و اجازه ندادند تا سرزمین‌های اسلامی به یک الگوی پیشرفت پایدار دست یابند، لازم است به اختصار به عملکرد متعارض خلافت عباسی به عنوان مرجعیت دینی با حکومت‌های ایرانی به عنوان مرجعیت سیاسی، در شرق سرزمین‌های اسلامی بپردازیم: عمر نسبتاً کوتاه خلافت اموی غالباً به جهانگشایی و جهان‌گیری گذشت و تقریباً در این باره هیچگونه نشانه‌ای از تمایل خلفا در حوزه تمدن سازی به چشم نمی‌خورد. به همین دلیل این خلافت نقش چندانی در ساخت الگوی پیشرفت تمدن اسلامی نداشت، اما تعارض از زمانی آغاز شد که به همت عناصر ایرانی مثل ابو سلمه و ابومسلم انتقال قدرت از

امویان به عباسیان صورت گرفت. برخلاف امویان که سیاست جهانگیری را دنبال کردند، عباسیان سیاست جهانداری را در پیش گرفتند. مرکز تمدن اسلامی از دمشق که تحت نفوذ رومیان بود به بین‌النهرین «بغداد» منتقل شد. این منطقه تجلیگاه یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های شرقی، یعنی تمدن ساسانی بود. دوره عباسیان به همت برمکیان دوران رستاخیز عصر ساسانی شد. از سوی دیگر نسطوریان که حامل علم و فلسفه یونان بودند به شکل‌گیری تمدن اسلامی مساعدت فراوان کردند.

عبداله بن مقفع<sup>(۳)</sup> دانشمند برجسته و عنصر ارزشمند ایرانی نخستین شخصیتی بود که در فضای دینی حاصل از تدبیر محمود دوانیقی، بسترهای اولیه استقرار و استحکام تمدن اسلامی را با غلبه‌ی روح ایرانی مهیا کرد. ابن مقفع در این راه در پی دو تغییر بود: یکی تغییر در مبانی نظری و دیگری تغییر در مبانی ساختاری. برای تحقق بخشیدن به تغییر اول وی برای نخستین بار «منطق ارسطویی»<sup>(۴)</sup> را ترجمه کرد این ترجمه گرچه با مخالفت روحانیان اهل حدیث مواجه شد، ولی از سوی متکلمان مورد استقبال قرار گرفت. این استقبال دو هدف را دنبال می‌کرد: هدف اول: «متکلمان که از درون آن معتزله بیرون آمد، ابتدا ایمان آورد و سپس به جست‌وجوی براهینی برای تأیید آن برآمد و حتی گاهی به اصول و فروع دین خرده گرفت» (حسن عباس حسن: ۲۰۸، ۱۳۸۳)<sup>(۵)</sup> جمعیت معتزله که از اواخر خلافت اموی (قرن دوم) شکل گرفت و تا قرن پنجم به حیات خود ادامه داد، در عهد متوکل (۲۴۷-۲۳۲) با دادن آزادی عمل به فرق معارض معتزله مثل حنبله و اشاعره، فعالیت آن‌ها محدود و ممنوع شد. فرق شیعه از مقالات ائمه‌ی معتزله بهره‌مند شدند و به همین دلیل فلسفه و منطق در میان شیعیان بر خلاف محدثین، رشد کرد.

هدف دوم: «معتزله نخستین فرقه‌ای بود که باب فلسفه و منطق را به سوی اسلام گشود تا با استدلال فلسفی در مقام دفاع از حقانیت احکام شرعی در مقابل دشمنان اسلام برآید به این ترتیب علم کلام پدیدار شد. معتزله این تجربه را از یهودیان، نصرانیان و حتی بت‌پرستان به دست آوردند».

تغییر دوم، تغییر در مبانی ساختاری بود که ابن مقفع برای آموختن آیین مملکت داری و آداب سلطانی (ذبیح‌اله صفا، ۵۶، ۱۳۵۱)<sup>(۶)</sup> برپایه‌ی اندیشه سیاسی ایرانشهری و با اتکا به «نامه‌ی تنسر» به خلیفه دوم عباسی، رساله مختصر «ادب الکبیر و ادب الصغیر» (۱۰، ۱۳۷۵)<sup>(۷)</sup> را نوشت و دیوانسالاری ساسانی را در خلافت عباسی جا انداخت. ابن مقفع بزرگ به دستور مستقیم منصور خلیفه به وضع اسفباری به قتل رسید. می‌توان ادعا کرد که ابن مقفع بنیان نخستین تعارض فکری میان فهم ایرانی و درک عرب از مفهوم تمدن‌سازی را و نخستین تعارض ساختاری در استقرار نظام سیاسی - ایرانی بر پایه‌ی سنت ایرانشهری و نظام خویشاوند سالاری خلیفه بر اساس سیاست جهانداری و سروری عرب بر عجم را پی‌ریزی کرد.

تعارض دیگری در دوره‌ی ابومنصور میان عنصر ایرانی و عنصر عرب رخ داد، یک تعارض احساسی-عاطفی بود، زیرا منصور که خود را در واقع مؤسس خلافت عباسی، پس از برادرش عبدالله، می‌دانست، حاضر نبود حس تبختر و تفاخر ابومسلم را که ناشی از حس تاج‌بخشی به خاندان عباسی بود، تحمل کند. منصور تصور می‌کرد که ابومسلم

متقاضی سهمی از قدرت است. بنابراین راهی جز حذف او باقی نماند، منصور در عین ناسپاسی، فرمان قتل ابومسلم را صادر کرد.

### پی‌ریزی الگوی پیشرفت در تمدن اسلامی

زمانی که عصر جهانگشایی امویان که هیچگونه الفتی با علم و فلسفه نداشتند، به همت ایرانیان به پایان رسید و دوران خلافت عباسیان آغاز شد، همه چیز تغییر کرد. به ویژه از دوره ی هارون الرشید تغییر در مبانی نظری و مبانی ساختاری تمدن اسلامی رخ داد. به منظور ساخت الگوی پیشرفت و ترقی تمدن اسلامی و تبدیل آن به یک الگوی جهانی، هارون دست به دو اقدام سازنده زد: اول اینکه سیاست جهانگیری امویان که اسلام را با فقر فلسفی و ایراد و اعتراض دیگر محافل دینی روبرو کرده بود، رها و روش عربی سازی اسلام را ممنوع کرد و در بغداد مقیم شد تا الگوی شکوهمندی از تمدن اسلامی بسازد. دوم اینکه نابرابری حقوقی پیروان ادیان دیگر را نسبت به تفوق عرب که همه از میراث امویان بود، حذف کرد و مسلمان و غیر مسلمان از حقوق برابر برخوردار شد. «نجاتیشوع یوحنا بن ماسویه هر دو از پزشکان جندی شاپور و از ایرانیان نسطوری در آسیای صغیر بودند که در دوره ی منصور و هارون به تألیف و ترجمه پرداختند. ربن الطبری از یهودیان مرو بود که در بیت الحکمه به ترجمه کتب پزشکی و نجوم مشغول بود. حنین بن اسحاق نیز از عیسویان حیره بود که رسالات بسیاری در طب و فلسفه از یونانی و سریانی به عربی ترجمه کرد.» (ذبیح اله صفا، ۱۳۵۱، ۱۱۲-۱۱۰).

هارون الرشید پس از گردآوری بسیاری از دانشمندان از مذاهب مختلف، مرکزی را به نام «بیت الحکمه» بنا کرد و در کنار آن نهضت ترجمه را به راه انداخت. این اقدام هم از نظر فکری و هم از جهت ساختاری نقطه ی عطفی در ساخت الگوی پیشرفت تمدن اسلامی بود: هارون الرشید در ساخت این الگو از دو عنصر بیش از عناصر دیگر استفاده کرد: عنصر ایرانی-عصر عیسوی.

عصر ایرانی برمکیان بودند که به خاندان قدیمی تعلق داشتند و در مکتب ساسانی تربیت شده بودند. هارون به خوبی می دانست که برمکیان گرچه ظاهراً دل به اسلام سپرده بودند، ولی عمیقاً و در پنهان به آیین اهورایی پایبند بودند، ولی برای هارون غیر مسلمان اهمیت نداشت، بلکه معیار انتخاب او شایستگی علمی افراد بود. «همین تساهل و رواداری باعث شد که تمدن اسلامی از قرن دوم تا قرن پنجم به معتبرترین تمدن جهانی تبدیل شود. تمدنی که آثار و منابعش طی جنگ های صلیبی توسط صلیبیون به اروپا برده شد و مبانی بیداری فکری اروپاییان و مبادی تمدن رنسانسی را فراهم آورد» (Jacque Le Goff، ۱۹۵۷، ۱۹).

برمکیان با بهره‌گیری از تجربیات عصر ساسانی، بیشتر به تقویت ساختار سیاسی و نظام دیوانی مشغول بودند، گرچه «بیت الحکمه» را نیز اداره می کردند.<sup>(۱۲)</sup>

عصر دوم «عیسویان بودند که در آسیای صغیر و در منطقه نفوذ ایران زندگی می کردند. اینان از نژاد آرامی (شاخه‌ای از نژاد سامی) بودند و به زبان سریانی تکلم می کردند. نفوذ علوم یونانی در ایران بیشتر همراه با رواج آیین مسیحیت در عصر ساسانی بود. «در سال ۵۲۹ م هنگامی که آکادمی افلاطون در بیزانس، توسط امپراتور ژوستی

## چهارمین کنگراس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نین که مخالف اشاعه فلسفه بود، بسته شد. هفت تن از دانشمندان و فلاسفه ی نسطوری به دعوت انوشیروان به جندی شاپور آمدند. این مرکز تا قرن دهم میلادی به حیات علمی خود ادامه داد « (دامپی یر ۱۳۷۱، ۹۴).<sup>(۱۳)</sup> توجه به علم و فلسفه در زمان اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی به منظور تحکیم مبانی تمدن خود، آغاز شد و او بود که اقدام به جمع‌آوری منابع کرد و نهضت ترجمه را به راه انداخت، اما در دوره شاپور اول مدرسه ی جندی شاپور توسط اسرای رومی ساخته شد. در زمان شاپور دوم (ذوالاکتاف) دانشمندان نسطوری از ستم کاتولیک‌های رومی به ایران پناهنده شدند و کار علمی در این مدرسه رونق گرفت و به دستور شاپور منابع علمی - فلسفی و به ویژه پزشکی از یونانی، رومی، هندی، اسکندرانی و سریانی جمع‌آوری و به پهلوی ترجمه شد. مجتبی مینوی می‌گوید «ایرانیان قبلاً توسط تنسر با آثار افلاطون و ارسطو آشنا بودند». (نامه تنسر ۱۳۵۴، ۱۳).<sup>(۱۴)</sup> مسعودی آورده است: «هارون الرشید در نهضت ترجمه بیش از هر جای دیگر از منابع موجود در جندی شاپور استفاده کرد» (الفهرست، ۱۳۴۷، ۳۳۳)<sup>(۱۵)</sup>

اما تعارض میان عنصر ایرانی و خود را صاحب پیشینه ی تمدنی و حکومتی می‌دانست و عنصر عرب که خود را صاحب اسلام و صاحب حسّ تفوق بر دیگران می‌دانست، اجازه نداد تا این شکوه و عظمت تمدن اسلامی بیش از دو تا سه قرن به حیات خود ادامه دهد.

«هارون الرشید به تقلید اردشیر بابکان و جانشینانش، هیأت‌هایی را مأمور کرد تا از کشورهای که در گذشته صاحب تمدن اثرگذار بودند، دانشمندان و آثارشان را به بغداد بیاورند. به این ترتیب دارالخلافه مرکز تجمع دانشمندان و فلاسفه اسکندرانی، جندی شاپوری، حرّانی، نصیبین، انطاکیه و حتی بیزانس شد» (ابن ندیم، ۱۳۴۷، ۴۸)<sup>(۱۶)</sup>

در اینجا لازم است به دو موضوع مهم توجه کنیم: اول اینکه منابع علمی - فلسفی از میان ملل مختلف صاحب تمدن در بیت الحکمه جمع‌آوری و به زبان عربی ترجمه می‌شد. «دوم اینکه برخلاف جندی شاپور در عصر ساسانی که نخستین جنبش ترجمه در سطح جهان را به راه انداخت و کمتر به ترجمه ی متون فلسفی و سیاسی می‌پرداختند، بلکه بیشتر به ترجمه ی رسالات طبّی علاقمند بود، در نهضت ترجمه در عصر عباسیان اولیه که از تجربه ی ساسانی اخذ شده بود، اولاً تمام متون علمی و فلسفی ترجمه می‌شد. ثانیاً علماء و فلاسفه ی اسلامی به ویژه ایرانیان، تنها به تجزیه و تحلیل متن ترجمه اکتفا نمی‌کردند، بلکه حواشی بسیاری بر آنها می‌افزودند که گاه حواشی بر متن از نظر علمی غلبه پیدا می‌کرد، به طوری که به خصوص در زمینه طبّ، اطباء ایرانی از هم‌ردیفان یونانی، اسکندرانی و هندی خود پیشی گرفتند» (E. Browne, 1933, 23)<sup>(۱۷)</sup>

پس از سقوط آتن به دست رومیان (۱۴۶ق - م) میراث علم و فلسفه ی یونان دستخوش سرگردانی شد، زیرا رومیان تمدن اولیه ی خود را بر دو رکن اساسی سپاه و حکومت پایه گذاری کرده بودند. بنابراین چندان به اخذ میراث یونانی توجه نداشتند، بنابراین بخشی از این میراث را به اروپای غربی به ویژه رم بردند ولی با شروع قرون وسطی به دلیل تعارض ذاتی میان علوم اوائل و مذهب کاتولیک، به صومعه ها سپرده شد. قسمتی از آن نیز به دلیل همسایگی به بیزانس رفت اما به دلیل مخالفت امپراتوران ارتدوکس با فلسفه، این میراث به آسیای صغیر انتقال داده

شد. جایی که غالباً منطقه‌ی نفوذ ساسانیان بود. در آسیای صغیر، عیسویان نسطوری که مغضوب بیزانس بودند، به حفظ و بقای میراث یونانی کمک شایانی کردند. به طوری که اکثر منابع یونانی ابتدا به زبان سریانی ترجمه شد. نسطوریان هم قبل از اسلام به رونق علمی جندی شاپور کمک کردند و هم بعد از اسلام به شوکت و عظمت نهضت ترجمه و بیت الحکمه یاری رساند. « زمانی که منصور بیمار شد جرجیس بختیشوع رئیس بیمارستان جندی شاپور را برای معالجه‌ی او به بغداد دعوت کردند. این نخستین برخورد بغداد با خاندان بختیشوع بود. این خاندان که از نسطوریان ایرانی بودند و بعدها در تعلیم و تربیت مسلمانان نقش مؤثری داشتند، زیرا وی نخستین رئیس مدرسه، بیمارستان و کتابخانه‌ی بیت الحکمه شد» (دلیسی اولیری، ۱۳۴۲، ۲۳۴) (۱۸)

در دوره‌ی هارون الرشید و به ویژه فرزندش مأمون که پیش از پدر خوی و تربیت ایرانی داشت، شکوفایی تمدن اسلامی در سطح جهانی به یک الگوی پیشرفت تمدنی تبدیل شد. رمز موفقیت پدر و پسر در این بود که اولاً دست از عصیت دینی و تمام تفاخر قومی برداشتند. ثانیاً با دادن هدایای سخاوتمندانه به جمع‌آوری منابع و گردآوری دانشمندان مختلف از کانون‌های تمدنی اقدام کردند. (۱۹) ثالثاً مرکز خلافت از مدینه به دمشق منتقل شد، شهری که مستقیماً متأثر از تمدن یونانی- رومی شده بود. پس از سقوط دمشق مرکز علم و فلسفه به کوفه و بصره و از آنجا به بغداد انتقال یافت. به این ترتیب بغداد در کانون سه حوزه‌ی تمدنی معتبر قرار گرفت که این امر به تقویت تمدن اسلامی کمک کرد. این سه حوزه عبارت بودند از:

۱- حوزه تمدنی مرو که جایگاه تمدن ایرانی بود. عباسیان نیز خلافت خود را مرهون همین منطقه بودند. هارون و فرزندش مأمون نیز در این منطقه و با فرهنگ ایرانی متولد و پرورش یافتند. خاندان برمکی که خود نیز بومی مرو بودند در دستگاه هارون به وزارت رسید گرچه عاقبت خوشی نداشت. مرو نه تنها جرگه‌ی تمدن ایرانی بود، بلکه به دنبال سفر اسکندر به آن منطقه، رسوبی از تمدن یونانی را نیز در برداشت. هجوم ایرانیان بغداد به عصر تفاخر و عرب پایان داد.

۲- حوزه تمدنی جندی شاپور نخستین مرکز ترجمه متون علمی- فلسفی و به ویژه طبّی یونان به پهلوی و ضمناً محل التقای تمدن یونانی مآبی (هلنستیک) اسکندریه، یهود، هند و بابل بود. مشهورترین ناقلان تمدن جندی شاپور به بغداد خاندان بختیشوع و ابوذکریا یوحنا بن ماسویه بودند که منابع را به زبان عربی ترجمه کردند.

۳- حوزه تمدنی آسیای صغیر شامل حرّان، (۲۰) مدارس ایرانی رها و نصیب، نخستین مراکزی بودند که از دوره ساسانی منابع یونانی را به زبان سریانی ترجمه کردند. حاملان این منابع به بیت الحکمه (۲۱) عیسویان سریانی بودند که در مناطق نفوذ سیاسی ساسانی زندگی می‌کردند. معروف‌ترین آنان حنین بن اسحاق و ابن بطریق بودند.

### بررسی دلایل زوال تمدن اسلامی

همیشه دغدغه امویان و به ویژه عباسیان، خراسان (مرو) و یا شرق ایران بود، هم از نظر تجمع ایرانیان ضد عرب به ویژه شعوبیه و هم از جهت تمرکز خوارج در سیستان، اینک پس از مرگ هارون آن (۱۹۳) دستگاه خلافت هم دستخوش بحران جانیشینی و برادرکشی شد و هم دچار تعارض فکری و ساختاری. میان امین فرزند ارشد هارون که

## چهارمین کنگراس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

خون و خوی عرب داشت و در بغداد سوی علماء اهل حدیث حمایت میشد و برادرش مأمون که در فضای فرهنگی ایرانی - علوی در مرو تربیت شده بود و از جانب خاندان سهل و شیعیان برای تسلط بر اریکه ی خلافت حمایت می‌شد، جنگی درگرفت. مأمون که با مخالفت بغدادیان روبرو شد و خلافت را در خطر دید، قبل از ورود به دارالخلافت دست به دو جنایت نابخشودنی زد. ابتدا فرمان قتل فضل بن سهل را که حامی دخالت ایرانیان در دیوانسالاری خلیفه و طرفدار ولیعهدی امام هشتم (ع) بود، صادر کرد و سپس حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را از ولایتعهدی خلع آن و حضرت را به شهادت رساند.

مأمون برای اینکه ناسپاسی نسبت به عنصر ایرانی را به انتها نرساند، یکبار دیگر وزارت را به خانواده ی سهل بازگرداند و طاهر بن حسین را که قاتل برادرش بود، برای مدتی شحنگی بغداد را برای سرکوب دشمنانش به او سپرد و برای دور کردن قاتل برادر از مقابل چشمانش، او را به امارت سیستان فرستاد. این عمل مقدمه‌ای بر تحلیل نفوذ تمدن اسلامی بر شرق ایران و زمینه‌ای برای شکل‌گیری تمدن ایرانی - اسلامی بود. و مأمون گر چه همچون دوره ی پدر و گاهی بیشتر از آن از طریق تألیف و ترجمه متون پهلوی، یونانی، سریانی و هندی به زبان عربی به رونق الگوسازی تمدن اسلامی کمک شایانی کرد، اما از این دوره اولاً شاهد تجزیه امپراتوری اسلامی و ظهور جنبش‌های استقلال‌طلبانه ایرانی از جمله بابک خرم دین هستیم و ثانیاً اختلافات درون خانوادگی و تعارض میان عنصر ایرانی و عنصر عرب در بغداد، هر روز نشانه‌های بیشتری از انحطاط تمدن اسلامی را به نمایش می‌گذاشت.

معتصم که از قدرت روزافزون فرمانروایان ایرانی و کارشکنی‌های عنصر عرب در دستگاه خلافت ناخشنود بود، عنصر ترک را وارد میدان کرد، اما تعارض میان سه عنصر ایرانی - عربی - ترکی، بنیاد خلافت را به زوال نزدیک‌تر کرد، زیرا عنصر ترک بر عناصر دیگر و تمام ابعاد قدرت خلافت مسلط شد. به طوری که متوکل با حمایت غلامان ترک به خلافت رسید. دوره ی متوکل سرآغاز عصر جدیدی بود که عملاً به عمق الگوی پیشرفت تمدن اسلامی پایان داد و یکبار دیگر عصبیت اهل حدیث در عقلانیت اهل آراء تسلط پیدا کرد. فعالیت معتزله ممنوع و در مقابل آن اشاعره و حنابله بر مسند خودستایی دینی و تفاخر قومی نشستند.

از این زمان نخستین تعارض فکری - ساختاری در دنیای اسلام شرقی میان ۱- سلطنت که نماینده ی آن سلطنت‌های شرق ایران بود. ۲- قومیت که نماینده ی آن غلامان ترک بودند که از یک سو وارد حوزه ی خلافت و دیگر سو وارد سلطنت سامانیان شدند و بالاخره توسط غزنویان بر مسند قدرت نشستند. ۳- خلافت یا اسلامیت بود که از زمان امویان، خلفا دین را به دنیا فروختند و در دوره ی عباسیان این رویه ادامه یافت. خلافت و اسلامیت حتی توجیه مشروعیت برای خود نداشت، تنها گاهی ابزاری می‌شد در دست صاحبان قدرت. اما در ایران با تأسیس امارت طاهریان و به ویژه صفاریان بنیان تمدن ایرانی با تکیه بر مبانی اسلام و با احیاء سنت‌های ساسانی و اتکای بر اندیشه‌های سیاسی ایرانشهری، شکل گرفت و اسلام رنگ ایرانی پذیرفت. و البته این چنین نبود که بحث علم و فلسفه ی یونان در جهان اسلام یکباره به فرمان متوکل عباسی، برچیده شود، بلکه صدور منشور منع تعلیم و تعلّم علوم اوائل، چند نتیجه به بار آورد :



## چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

اول اینکه معتزله و سپس به اخوان الصفا به عنوان حامیان اصلی فلسفه تا قرن پنجم به حیات علمی خود، حتی به صورت پنهان ادامه دادند، اما امواج ضد فلسفی به دلیل حمایت حاکمان و عالمان غلبه پیدا کرد. اگر چه قبل از غزالی متفکران دیگری علیه فلسفه قیام کردند، اما شورش غزالی علیه فلسفه، این امر را به یک پدیده نه تنها در جهان اسلام، بلکه در میان فلاسفه مسیحی قرون وسطایی تبدیل کرد. غزالی در جریان مبارزه با فلاسفه و فلسفه سه رساله جنجالی نوشت:

ابتدا کتاب «مقاصد الفلاسفه» را نوشت تا به این وسیله و مانند یک نفر فیلسوف، اهداف فلسفه یونان را بیان کند و تعارض میان مفاهیم فلسفی و موازین شرعی را برای مردم توضیح دهد.

سپس در کتاب «تهافت الفلاسفه» عهده دار شد، ادعا و بطلان اظهارات کسانی را که معتقد به سازش میان دین و فلسفه بودند را به ثبوت رساند.

و آنگاه در کتاب «المنقذ من الضلال» روش خود را در برابر فلسفه شرح می‌دهد و می‌گوید کسی که از غایت و مقصود علمی آگاه نباشد، نمی‌تواند به فساد آن پی ببرد<sup>(۲۳)</sup> (توفیق الطویل: ۱۳۲۸-۱۵۱)

در شرق اسلامی جدال میان فهم فلسفی و معرفتی دینی، بسیار بالا گرفت، جریانی که غزالی در قرن پنجم آن را نمایندگی می‌کرد، اما در غرب اسلامی (اندلس) فریاد تکفیر علیه طرفداران فلسفه برپا شد و حتی مراسم سوزاندن کتب فلسفی نیز به طور محدود به اجرا درآمد، اما ظهور ابن‌رشد که چهره واقعی تمدن اسلامی را به غرب نشان داد، سیمای جدیدی از امکان آشتی علم و ایمان و فلسفه و دین را به نمایش گذاشت و هشتاد سال پس از غزالی در پاسخ به رساله ی «تهافت الفلاسفه»، «تهافت و التهافت» را نوشت. «ابن رشد بر خلاف غزالی که مخالف ابن سینا بود، خود را شاگرد ابن سینا و شارح ارسطو می‌دانست. ابن رشد معتقد بود که دین به عنوان یک جهان‌بینی رمزی برای عامه ی مردم مفید است، و لیکن فیلسوف باید حقیقت عمیق‌تری را پژوهش کند»<sup>(۲۴)</sup> (آلبرت اوی، ۱۳۶۸، ۱۴۰)

دوم این که پس از انسداد باب تعقل و تفلسوف، باب تعصب و تعبد گشوده شد و جهان اسلام دستخوش حس درون‌گرایی و جنگ‌های قومی - مذهبی گردید. در این شرایط که خلفا نیز از محو و نابودی فلسفه، منطق و ریاضیات حمایت می‌کردند، هر روز مکاتب جدیدی در خصومت و تکفیر علوم اوائل شکل می‌گرفت، از همه مهم‌تر مکتب «ابن تیمیه» در قرن هشتم بود. وی رسالات متعددی در رد فلسفه و به ویژه منطق ارسطوای به رشته تحریر درآورد.

سوم اینکه اسلام در سه حوزه خلافت متعارض: خلافت عباسی در بغداد - خلافت اموی در قرطبه - خلافت فاطمی در مصر، دچار تفرق و تشعب شد. الگوی پیشرفت تمدن اسلامی که طی چند سده در سطح جهان بی‌رقیب بود، اروپاییان را که با خمودگی فکری قرون وسطایی دست و پنجه نرم می‌کردند، از خواب غفلت بیدار کرد، اینک به ویژه با شروع سلسله سلجوقی تمدن اسلامی به حضيض ذلت گرفتار شد. «در دوره اول سلجوقی که مصادف با جنگ‌های صلیبی و اشاعه نزاع میان سه نهاد خلافت بود، منابع اصیل تمدن اسلامی به اروپا برده شد و با به

راه‌اندازی نهضت ترجمه (ترجمه‌ی متون علمی از عربی به لاتین)، سنگ بنای جنبش رنسانس که نقطه‌ی بدایت تمدن جدید عربی است نهاده شد» (Wolff Philippe, 1971, ۹۲)<sup>(۲۴)</sup> تمدن اسلامی به سکون گرفتار گردید و تمدن غربی با بهره‌جویی از میراث تمدن اسلامی به صورت تمدن مسلط بر جهان اسلام درآمد.

### شکل‌گیری تمدن ایرانی - اسلامی

شاید مشکل بتوان خط تمایز روشنی میان تمدن اسلامی و تمدن ایرانی - اسلامی ترسیم کرد، همچنین نمی‌توان نقطه مشخصی بر پایان تمدن اسلامی و شروع تمدن ایرانی - اسلامی در نظر گرفت، زیرا با توجه این که عباسیان به همت عنصر ایرانی به خلافت رسیدند، ولی از همان آغاز خلافت اختلاف میان عرب و ایرانی قابل درک بود. هرچند فرمانروایی در دست عرب بود، ولی مدیریت خلافت را ایرانیان به عهده داشتند.

برمکیان که منشأ بودایی داشتند و نومسلمانی بیش نبودند، برای فرار از ستم و تحقیر امویان نسبت به ایرانیان، جانب آل عباس را گرفتند، اما وقتی عباسیان نیز همان تفاخر را نسبت به ایرانیان اعمال کردند، عنصر ایرانی متمایل به آل علی شد و چون از این طریق به هدف نرسیدند، به جانب عنصر داخلی رفتند، اما تنها عاملی که می‌تواند تفاوتی میان تمدن اسلامی و تمدن ایران اسلامی را مشخص کند، این است که در تمدن اسلامی تفوق با عنصر عرب در چارچوب خلافت بود، هر چند عنصر ایرانی در قالب دیوانسالاری این تفوق کمک می‌کرد، ولی این تمدن که زمانی به الگوی تمدن جهانی تبدیل شده بود، در نتیجه ندانم‌کاری خلیفه و غلبه‌ی عصبیت دینی در تعقل‌گرایی فلسفی به تحریک عرب اهل حدیث به سکون گرایید. اما منظورمان از تمدن ایرانی - اسلامی، تمدنی است که از سلطه‌ی عنصر متعصب عرب خلاص شد و در دست دانشمندان ایرانی و به ویژه در دوره سامانیان و آل بویه به کمال خود رسید. تمدن ایرانی - اسلامی ظاهر از دوره‌ی تأسیس حکومت‌های ایرانی در خراسان بزرگ شکل گرفت. تقریباً از قرن چهارم که تمدن اسلامی به سکون گرایید، تمدن ایرانی - اسلامی شروع به شکوفایی کرد. نکته جالب این که پس از بروز انحطاط در خلافت عباسی، در هیچ‌کدام از کشورهای عرب به اندازه‌ی ایران، شاهد ظهور متفکران و دانشمندان در تمام رشته‌های علمی و فلسفی نبودیم و تمدن اسلامی بیش از هر جای دیگر در ایران رشد کرد. همان‌گونه که پل والری گفته است: غرب، شرق را با زرتشت و اسلام را با ایران شناخت. در دنیای عرب حتی یک ابوعلی سینا بو یک خوارزمی ظهور نکرد.

اینک به طور اختصار به چگونگی پدیدار شدن حکومت‌های ایرانی و نقش آن‌ها در احیاء هویت ایرانی و شکل‌دهی به تمدن ایرانی - اسلامی و دور شدن از حوزه‌ی تمدن اسلامی - عربی می‌پردازیم:

### ۱- طاهریان

همان‌گونه که عبدالله سفاح به همت نظامی ابومسلم و دیوان‌سالاری برمکیان، بر امویان پیروز شد و خلافت عباسی را تأسیس کرد، پس از مرگ هارون الرشید فرزند ارشدش امین که از مادر عرب متولد شده و در فضای تربیتی نیز یافته بود، با حمایت اهل حدیث به خلافت نشست، اما برادر کوچک‌تر او مأمون که از مادر ایرانی به دنیا آمد و در محیط فرهنگ و تمدن ایرانی در مرو بزرگ شده بود، همچون جدش و حمایت نظامی یک ایرانی یعنی

طاهر بن حسین به قدرت رسید. طاهر بغداد را تصرف و امین را کشت و مأمون را با جلال و جبروت وارد بغداد کرد. فضل بن مسهل همچون برامکه امور اداری خلافت را به دست گرفت و طاهر را به پاس خدماتش به مقام شحنگی بغداد برگزید تا طرفداران برادر مقتولش را سرکوب کند. طاهر چون نسبت به امین احساس تاج بخشی می کرد کمتر حس اطاعت پذیری نسبت به خلیفه داشت. خلیفه نیز برای دور کردن قاتل برادرش، فرمان خودمختار خراسان را به نام امارت طاهر بن حسین صادر کرد.

طاهر بن حسین به محض استقرار در مسند جدید ابتدا نام خلیفه را از خطبه انداخت. این اقدام نمادین بیانگر دو هدف مهم بود: یکی جدا شدن خراسان از حوزه ی نفوذ خلیفه و اعلام استقلال نخستین سلسله ایرانی. دیگر و مهم تر از آن جدا سازی مرجعیت دینی از مرجعیت سیاسی بود. گردیزی در زین الاخبار می گوید: «پس از آن که طاهر عدم وابستگی خود نسبت به خلافت را اعلام کرد، برای بیرون رفتن از حوزه مشروعیت بخشی دینی خلیفه، به رسم دهقانان محلی عصر ساسانی در خراسان، برای کسب مشروعیت خسروانی، خود را منتسب به یزدگرد سوم کرد» (گردیزی، زمین الاخبار، ۱۳۶۳، ۳۳۲)<sup>(۲۶)</sup>

در زمان طاهر مؤسس سلسله طاهریان، گر چه هنوز فرصتی برای گشایش اندیشه فلسفی بوجود نیامده بود، اما وی در تنظیم ساختار سیاسی، نماد هایی از دوره ساسانی را به خدمت گرفت و در فن ملک داری سحه ای از مبانی «اندیشه سیاسی ایرانی شهری»<sup>(۲۷)</sup>، از جمله تمرکز قدرت در شخص امیر و موروثی شدن حکومت را به اجرا گذاشت، زیرا طاهر در وصیت نامه سیاسی خود، فرزندش عباداله را به جانشینی برگزید و او را به همزاد پنداری دین و دولت، سفارش کرد. طبری آورده است: «طاهر در بخشی از وصیت نامه خود، وظایف دین داری پادشاه را به عباداله گوشزد می کند و می افزاید جماعتی را که همراه تو وزیر سلطه تو هستند، به نماز ترغیب و حتی به انجام آن وادار کن»<sup>(۲۸)</sup> (طبری، ۱۳۶۳، ۱۳، ۵۰۷۰)

عبداله<sup>(۲۹)</sup> گرچه رابطه با خلافت را احیا کرد، اما از یک سو مرگ ناگهانی پدرش احتمالاً به دستور مأمون<sup>(۳۰)</sup>، خشم پنهان او نسبت به خلیفه را از بین نبرد و از دیگر سو علی رغم رابطه با خلیفه به اشاعه میراث هویت ایرانی پرداخت.

به گفته مرحوم زرین کوب: «همین استقلال صلح جویانه بود که به طاهریان و سپس به سامانیان اجازه داد تا با اجتناب از انقلاب خونین و با حفظ الگو های موجود بازمانده از عهد ساسانیان، میراث سیاسی - اجتماعی و روح ایرانیت کهن در خراسان و ماوراء النهر احیاء نماید»<sup>(۳۱)</sup> (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۲، ۱۰۳) عبدالله برای نخستین بار پس از اسلام جشن های نوروز و مهرگان را برگزار کرد.

## ۲- صفاریان

یعقوب لیث، این عنصر شهرنشین ایرانی به سلطه ی دوپست ساله اعراب بر منطقه سیستان و خردسان پایان داد و پایه های ایران مستقل از قدرت عرب را با توانمندی پی ریزی کرد. یعقوب برای نخستین بار، نه با فرمان و

## چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

منشور خلافت، بلکه تنها به پشتوانه ی اراده، تدبیر و قدرت شمشیر، فرمانروایی صفاریان را در سیستان پایه گذاری کرد (سال ۵۲۴۷هـ).

یعقوب اولین پادشاه ایرانی بود که به قصد برانداختن خلافت عباسی به بغداد لشکر کشید، گرچه در این اقدام توفیق نیافت، در این دوره نخستین آثار تعارضات فکری - ساختاری در تمدن اسلامی بروز کرد. این تعارضات منجر به شکل گیری نخستین الگوی پیشرفت تمدن ایرانی - اسلامی شد. داستان عبارت از این بود که یعقوب در حوزه اندیشه ورزی سیاسی و ساختار هرم قدرت تحت تأثیر عبدالله بن مقفع قرار گرفت. این تأثیر پذیری نشانه ای از تمایل یعقوب به احیاء هویت ایرانی بود. مقفع نخستین متفکر ایرانی بعد از اسلام بود که گرچه برای حفظ ظاهر در دربار منصور اسلام آورد، ولی عمیقاً به آیین اهورایی دل بسته بود. مقفع به منظور بازآفرینی افتخارات گذشته، که نشانه خشم او نسبت به عنصر عرب بود، آداب ملک داری و اصول فرمانروایی خسروانی را به عنوان الگوی پیشرفت تمدن ایرانی - اسلامی وارد حوزه خلافت و به ویژه حوزه پادشاهی و سلطنت کرد.

مقفع با ترجمه ی «منطق ارسطویی» باب ورود فلسفه یونان به دنیای اسلام را گشود. حاصل این گشایش ظهور معتزله بود که قصد داشت شرعیات دینی را در ظرف عقلیات فلسفی باز تفسیر کند. یعقوب با اتکای به نقطه نظرات مقفع و با تکیه بر گذشته افتخار آفرین عصر ساسانی، در پی رفتار تحقیر آمیز عنصر عرب نسبت به عنصر ایرانی بود. بنابراین یعقوب پس از تأسیس سلطنت دو هدف مهم را دنبال می کرد:

اول احیای حس استقلال ایران از سلطه ی عرب با اصرار بر پابندی های دینی.

دوم ساخت الگوی پیشرفت تمدن ایرانی - اسلامی، با فراهم آوردن زمینه ی اندیشه ورزی فلسفی.

البته بایستی به این نکته ی مهم نیز اشاره شود که فضای حکومتی صفاریان، یعنی سیستان شرایط مساعد تری نسبت به خراسان برای اعلام استقلال داشت. سیستان گرچه در سال ۳۰ هجری و در عهد خلیفه ی سوم به دست مسلمانان افتاد، اما به دلیل دوری از مراکز خلافت، هیچگاه کاملاً تحت فرمانبرداری خلفا قرار نگرفت. از سوی دیگر سیستان پناهگاه خوارج دشمن سرسخت عباسیان بود و خلفا هیچگونه نفوذی در این منطقه نداشتند. باز هم به دلیل دوری از مراکز خلافت، بسیاری از مرزنشینانی که از قبول اسلام خودداری کرده بودند به سیستان پناه برده بودند. به همین علت حس ملیت ایرانی هنوز در این منطقه زنده بود، به طوری که آزادانه مراسم آیینی خود را در آتشگاه ها اجرا می کردند. «سیستان مرکز اشاعه ی آیین زرتشتی بود و بر اساس اعتقاد پیروان این آیین «سوشیاس» نجات بخش پیروان زرتشت از این منطقه ظهور خواهد کرد»<sup>(۳۱)</sup> (ذبیح اله صفا، ۱۳۳۸، ۳۴).

در چنین شرایطی بود که یعقوب از رویگری و عیاری به سرهنگی و امیری ارتقاء یافت و برای نخستین بار توانست بخش وسیعی از کشور را از حوزه ی نفوذ خلیفه خارج کند و سیستان را از دست طاهریان که هنوز نسبت به خلیفه سرسپردگی داشتند، به قلمرو خود ضمیمه کند. اگر چه برخی از منابع تاریخی مثل بارسوت<sup>(۳۲)</sup> (۱۳۸۳، ۷-۳۲۶) و ریچارد فرای<sup>(۳۳)</sup> (۱۳۶۳، ۲۱۰) در استقلال طلبی طاهریان از خلیفه و در احیاء سنت باستانی ایران با احتیاط نظر می دهند، ولی اخلاف ایشان یعنی صفاریان را در کسب این افتخارات محقق تر می دانند.

با توجه به اعلام استقلال ایران از حوزه ی خلافت و قطع رابطه مشروعیت بخشی خلیفه و یعقوب و این که هر اعمال حاکمیتی نیازمند منشاء مشروعیت بخش است، سؤال این که یعقوب برای کسب مشروعیت از چه مأخذی بهره گرفت؟ اصولاً در تاریخ ایران، حاکمان غیر از مشروعیت دینی که بیش از هر عامل مشروعیت بخش دیگری سطح قابلیت اطاعت پذیری مردم را بالا می برد، دو شیوه مشروعیت بخشی دیگر را به کار می گرفتند: یکی از طریق منسوب دانستن خود به یکی پادشاه و فرمانروایان عهد باستانی، که روش متعارف در ایران بود. دیگری کسب قدرت به مدد تدبیر و اراده و قدرت شمشیر بود. یعقوب از هر دو عامل بهره مند شد، زیرا هیچگونه اعتماد و اعتقادی به مشروعیت خلافت نداشت و اعلام کرد که فلسفه وجودی خلافت عباسی بر حيله و تزوير بنياد شده است که از افراد برای حصول مقاصد خویش بهره می برند. «و بسیار گفتمی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که با بوسله، بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی که ایشان را اندر آن دولت بود چه کردند؟ کسی مبادا که بر ایشان اعتماد کند» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ۲۶۱)<sup>(۳۴)</sup> تاریخ سیستان که از معتبرترین منابع عصر صفاریان است، عقبه یعقوب را به خسرو پرویز و از آنجا به کیومرث می رساند. هر چند صحت و سقم این نسب نامه ها می تواند محل تردید باشد، ولی از نظر مردم آن روز قابل پذیرش بود، زیرا با حمله اعراب به ایران، طبیعی بود که شاهزادگان ساسانی برای فرار از دست اعراب به طور ناشناس بر نقاط دوردست مانند سیستان پناه بردند. مرحوم باستانی پاریزی می نویسد: «پدرش روی گری ساده بود، اما در خانواده آنان یک سنت خانوادگی بود که جنبه تفاخر به آنان می بخشید. این خانواده خود را از نسل شاهزادگان ساسانی می دانستند.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۸، ۷۴)<sup>(۳۵)</sup>

به این دلایل یعقوب از نظر مبانی نظری، سلطنت خود را بر پایه اندیشه سیاسی ایرانشهری مستقر کرد و از جهت مبانی ساختاری، دربارش را به سبک خسرو پرویز بنا کرد. اقدامات وسیعی برای برانگیختن غرور ملی و احیاء هویت ایرانی به عمل آورد، ولی این اقدامات به معنی به حاشیه راندن موازین دینی نبود، بلکه در برگزاری نماز جمعه و رعایت و اجرای تکالیف دینی هم خود عمل می کرد و هم آن به جانشینانش توصیه کرد. از ویژگی های عصر یعقوب این بود که هم به رفتار تمسخر آمیز عنصر عرب و عنصر ایرانی خاتمه داد و هم ایران اسلامی را از حوزه ی نفوذ خلفا آزاد کرد. خلفایی که ابتدا به همت و حمایت آل علی به قدرت رسید، ولی پس از سلطه بر مسند خلافت هم دست به کشتار علویان زدند و هم با بی حرمتی مرتکب شهادت برخی از ائمه اطهار (ع) شدند. همچنین مقامات ایرانی را که هم در به قدرت رسیدنشان نقش داشتند، مثل ابو مسلم و هم در ساخت نهاد خلافت و امور دیوانی بنیاد مستحکمی را پی ریزی کردند، همه را به قتل رساند. این امور تنها ناشی از حس تنفیری بود که عرب نسبت به عجم داشت و خود را صاحب شارع مقدس می دانستند، حتی که هنوزم آثارش باقی است.

«یعقوب گرچه به سیاق شاهان ساسانی بر تخت نشست و مراسم نوروز و جشن مهرگان را بر پا کرد، اما هیچگاه از داشتن فره کیانی یاد نکرد و پیروزی خود را ناشی از نصرت الهی می دانست، ولی انتساب به سلسله ساسانی و وراثت در تاج و تخت عجم را به یک سرمایه سیاسی تبدیل کرد»<sup>(۳۶)</sup> (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ۲۲۲)

یعقوب به قصد برچیدن بساط خلافت در سال ۲۶۲ هجری عازم بغداد شد، ولی قبل از رسیدن به بغداد نامه رجز آمیزی به خلیفه نوشت: «من زاده بزرگانم، از دودمان جم و وارث تخت و تاج عجمم، من زنده کننده آن عزتم

که از دست رفته و روزگار کهن آثار آن را از میان برده است. من آشکارا کینه خواه آن‌ها هستم و طالب انتقامم. اگر کسی از حق آنان بگذرد، من نخواهم گذشت، درفش کویانی همراه من است که با آن بر همه ی ملل امید سروری دارم، به بنی هاشم بگو پیش از آن که پشیمان شوید به خلع خود اقدام کنید. زور و نیزه و شمشیر ما بود که شما را به دولت رسانید، پدران ما شما را صاحب دولت و سلطنت کردند، ولی شما پاس خدمات آنان را نگه نداشتید و شکر نعمت را به جا نیاوردید. پس به حجاز سرزمین اصلی خود برگردید و به خوردن سوسمار و چراندن گوسفند پردازید. به زودی به تیغ و نوک خامه بر تخت پادشاهان خواهیم نشست»<sup>(۳۷)</sup> (یاقوت حموی، ۱۳۸۱، ۳-۶۲)

از مهم ترین اقدامات یعقوب در تغییر مبانی فکری، احیاء زبان پارسی بود، زبان عربی که زبان عبادت و علم پروری بود، هنوز در سیستان جا باز نکرده بود. بنابراین یعقوب زبان عربی نمی دانست و به پارسی سخن می گفت. زبان دربار و دیوان نیز پارسی بود. وقتی شعراء شعری به عربی در وصف او سرودند «گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد بن وصیف بر شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت» (تاریخ سیستان، همان ۲۱۵)<sup>(۳۸)</sup> یعقوب که در بار اول توفیق حمله به بغداد را نیافت، سه سال در جند نیشاپور مانند تا با سر و سامان دادن به سپاهش، دست به حمله بزند، ولی مرگ نابهنگام در سال ۲۵۶ فرصتش نداد و برادرش عمرو به جای او نشست. وی سیاست های برادر را دنبال کرد، ولی برخلاف برادر از در صلح با خلیفه درآمد، زیرا برخی از منابع احتمال می دهند که جاسوسان خلیفه موجب مرگ یعقوب شدند، همان حادثه مشکوکی که به مرگ طاهر بن حسین منجر شد.

### ۳- سامانیان

سامانیان حکمرانانی بودند ایرانی تبار که منشاء دهقانی عصر ساسانی داشتند و بر منطقه ماوراء النهر (فرا رود) به مرکزیت بخارا به طور سنتی فرمانروایی می کردند. «در عصر ساسانی دهقانان از طبقه اشراف زمیندارا بودند و مشاغل حساسا سیاسی را در دست داشتند و تا قرن دوم هجری به رغم حضور نایبان مسلمان همچنان در کیش زرتشتی باقی ماندند» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۲۰-۳۱۹)<sup>(۳۹)</sup> سامانیان خود را از پشته ی بهرام چوبین سپه سالار می دانستند. برخی از منابع مثل اصطخری نسب نامه سامانیان را به پادشاهان اساطیری از جمله فریدون و جمشید می رساندند. (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۲۵)<sup>(۴۰)</sup>

سامانیان بیشتر از طاهریان و صفاریان به افتخارات ایرانی و حفظ و رعایت و احترام خون و نژاد ایرانی پایبندی نشان می دادند. البته انتساب سامانیان به بهرام چوبین در سیاست نظری و عملی اثرگذار بوده است، ولی مستقیماً نه خاندان ساسانی که صاحب فره کیانی بودند، وابستگی نداشتند و این امر از لحاظ نظر سامانیان را به فرمانروایان تابع حاکمیت مرکزی، درست شبیه آنچه در عصر اشکانی متداول بود، بدل می کرد. از همین رو سامانیان همواره به لقب ساده ی «امیر» بسنده کردند و هیچگاه داعیه پادشاهی آن طور که نزد آل بویه متداول بود، نداشتند.

سیاست زیرکانه و داهیهانه ای که سامانیان برای نیل به اهداف حساب شده تنظیم کردند یک استراتژی سه ضلعی بود که اولاً هیچگاه در دوره دیگری از تاریخ ایران، به ویژه در طول خلافت عباسی مشابه نداشت. ثانیاً همین

سیاست بود که برخی منابع، دوره سامانی را «عصر رنسانس» ایرانی می‌دانند. ثالثاً امرای سامانی بر خلاف صفاریان و به ویژه آل بویه از رجز خوانی‌های گاه توهین‌آمیز یعقوب و رفتار تکبرآمیز آل بویه که هر دو علیه خلافت اعمال شده بود، خودداری می‌کردند. رابعاً نسبت به افتخارات میراث‌ساسانی، جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و با یک حسن‌فروتنی به لقب «امیر» اکتفا می‌کردند و در یک نگاه گسترده و در یک قضاوت بی‌طرفانه احساس می‌شود که امیران سامانی تلاش داشتند، تمام کانون‌های دینی، نظامی و علمی را راضی نگه دارند. این رمز موفقیت آنان شد.

این استراتژی سه ضلعی امیران سامانی که دوره آنان را به درخشان‌ترین دوره ساخت الگوی تمدن ایرانی - اسلامی تبدیل کرد به شرح زیر است:

۱- سیاست مسالمت‌آمیز سامانیان نسبت به خلیفه که پس از بروز تعارضات عمیق دوره ی طاهر بن حسین و به ویژه یعقوب لیث که قصد براندازی خلافت را داشتند، اینک نسبت به خلیفه اظهار تبعیت و وفاداری کردند، زیرا خلافت هنوز صاحب قدرت بود، به ویژه وقتی طاهر و یعقوب به دلیل نافرمانی نسبت به خلیفه با مرگی مشکوک کشته شدند. با توجه به این که برخی منابع معتبر نیز این امور را به دستگاه جاسوسی خلیفه نسبت می‌دهند از جمله تاریخ سیستان صفحه ۲۶۲، دلیل صحت این ادعا این که عبداله پس از طاهر و عمر و لیث بعد از یعقوب، هر دو نسبت به خلیفه اطاعت کردند.

۲- سیاست بازگشت به افتخارات عصر ساسانی و احیاء حسن‌مئیت‌خواهی بر پایه ی اندیشه سیاسی ایران‌شهری و رعایت سنت‌های باستانی، بدون اعلام تقدّم و تفاخر عنصر ایرانی بر عنصر عرب که خلاف این رویه هم خشم خلیفه را بر می‌انگیخت و هم موجبات نارضایی وفاداران به خلیفه در بخارا را فراهم می‌آورد، زیرا علماء اهل حدیث کاملاً از امیران سامانی که اهل سنت بودند حمایت می‌کردند، اما حضور و حمایت علماء باعث نشد که امیران سامانی در ساخت فضای تعقل و تفلسوف کوتاهی کنند. همینان بودند که با فضا سازی این چنانی، بهترین شکل از الگوی پیشرفت تمدن اسلامی را ارائه دادند، الگویی که نه تنها در عصر حکومت‌های متداخل از جمله صفاریان، آل زیار و حتی آل بویه، بلکه بعد از آن نیز شکل نگرفت. مهم‌ترین دلیل موفقیت آل سامان در ساخت الگوی با شکوه پیشرفت تمدن ایرانی - اسلامی، درک جایگاه قدرت در حال زوال خلافت، فقدان عصبیت دینی و عدم تمایل افراط‌گرایانه نسبت به برتری جویی سنت‌های عهد باستان بود. در حالی که حکومت‌های تقریباً معاصر سامانیان به دلیل فقدان استراتژی تدوین‌شد راه افراط و تفریط در پیش گرفتند. مرداوینج که تا آخر عمر تن به مسلمان شدن نداد و سیاست ضد دینی یا بهتر بگوییم ضد خلافت در پیش گرفت و آرزو داشت تا ایران را از هر جهت به عهد ساسانی بازگرداند. آل بویه گرچه بر بغداد تسلط یافتند و حتی انتخاب خلفاء در دست آنان بود و بیشترین سهم از آیین‌ها و سنت‌های عصر ساسانی را احیاء کردند و حتی عضدالدوله برای نخستین بار پس از اسلام لقب شاهنشاه را بر خود نهاد، و به رغم غلبه ی اهل سنت، عضدالدوله آیین شیعی را به اجرا گذاشت، اما این دو حکومت به دلیل عدم سیاست تنظیم‌شد و پیمودن راه‌های افراطی در برابر خلیفه، توفیق چندانی در احیاء سنت‌های کهن پیدا نکردند. «تسلط آل بویه بر بغداد، نه تنها حاکی از قدرت این سلسله بود، بلکه ضعف دستگاه خلافت از یک سو و قدرت گیری متعصبان قوم پیروان احمد بن حنبل از دیگر سو که به خانه‌های امراء می‌فتند و خم‌های شراب و

## چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی: پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

آلات موسیقی را می‌شکستند و مغنیان را می‌زدند و به غلامان و کنیزکان اهانت می‌کردند. ادبار و محنت خلیفه به درجه‌ای رسیده بود که ناگزیر برای رهایی خود از آل بویه شیعی، یآوری خواست. به دنبال این استقامت از سال ۳۳۴ هجری تا سال ۴۴۷ هجری یعنی زمان تسلط طغرل بر بغداد، آل بویه حاکم دار الخلافه بود. دوره‌ای که بار دیگر عنصر ایرانی بر بغداد غلبه پیدا کرد» (ذبیح اله صفا، ۱۳۵۱، ۱۹۹)<sup>(۴۱)</sup>

۳- یکی از ویژگی‌های عصر سامانی نسبت به سایر حکومت‌های متداخل، عدم تعصب دینی بود. به طوری که بسیاری از دانشمندان شیعه، یهودی، عیسوی، زرتشتی، مانوی و هندی به دربار رفت و آمد می‌کردند و هم‌اینان بودند که باب ورود علم و فلسفه‌ی یونان را به دربار گشودند. اصولاً قرن چهارم که سامانیان در کانون آن قرار دارند و حکومتشان از ۲۷۹ تا سال ۳۸۴ هجری به طول انجامید، مهم‌ترین دوره در تاریخ ایران است که جریان ترجمه و تفسیر منابع علمی - فلسفی یونان توسط دانشمندان ایرانی به اوج خود رسید. به طوری که این قرن را عصر طلایی در حوزه‌ی علم و فلسفه می‌دانند. حتی برخی از مورخان جدید حکومت سامانیان را آخرین نمونه و اثر کوچک از حکومت ساسانی دانسته‌اند.

استراتژی سوم از سه وجه متمایز برخوردار بود:

اول - رشد زبان و ادبیات فارسی که جایگزین زبان عربی شد. ادبا و شعرای فارس زبان تحت تأثیر شعوبیه مفاخر گذشته را در قالب نثر و نظم ارائه می‌دادند که حاکی از غلبه عنصر ایرانی بود. شکوفایی ادب فارسی ابتدا با رودکی شروع شد و در اواخر عصر سامانی با فردوسی و عنصری به کمال خود رسید. اهداء هدایای ارزشمند امراء به شاعران به حدی بود که آنان را در طبقه اشراف قرار داد. زندگی مرارت بار فردوسی در دوره محمود غزنوی، دلایل سیاسی داشت. شاهنامه فردوسی شاخص‌ترین سند ملی در احیاء سنت‌های کهن ایرانی است.

دوم - غلبه عنصر ایرانی بر عنصر عرب که واکنش دوره تحقیر آمیز امویان نسبت به ایرانیان بود. در این دوره تحت حمایت امراء سامانی شعرای عربی زبان ایرانی علناً به نسبت خود مفاخرت می‌کنند و بزرگی‌های قوم خویش را بر می‌شمردند و به عرب و نژاد عرب می‌تازند. این آزادی از یک سو نتیجه فعالیت شعوبیه و از سوی دیگر حاصل فعالیت متغزله بود که از قرن دوم زمینه ورود فلسفه را به حوزه‌ی مباحث دینی باز کردند. این آزادی در دوره آل سامان به فعالیت آزاد پیروان ادیان غیر مسلمانان نیز منجر شد، به طوری که: ابو علی سینا (شیعه)، ابو ریحان (سنی)، ابو سهل (مسیحی) و ابو ختمار (یهودی) بی‌آن که امتیازی از حیث دین با یکدیگر داشته باشند، در دربار امراء سامانی در کنار یکدیگر به تفسیر و ترجمه‌ی آثار علمی و فلسفی یونان می‌پرداختند.

سوم - دوره جدید انتقال منابع یونانی به جهان ایرانی - اسلامی است. قرن چهارم دوره نضج علوم عقلی در تمدن ایرانی - اسلامی است. تلاش علمای اسلامی در قرن‌های دوم و سوم برای نقل علوم عقلی به زبان عربی، اگرچه کوششی مداوم و پر حاصل بود، لیکن بیشتر حکم مقدمه‌ای برای ظهور واقعی علماء بزرگ ایرانی در قرن چهارم داشت. علماء اسلامی قبل از قرن چهارم بیشتر به ترجمه آثار علماء یونان و اسکندریه پرداختند که همگی به زبان عربی و شامل ابواب پراکنده‌ای از علوم اوریل بود و هیچگاه کامل نشد و اگر متعلمی آرزوی اطلاع از جمیع ابواب حکمت و علوم داشت، باید از آثار مؤلفان متعدد استمداد می‌جست. در حقیقت از قرن چهارم ابو نصر فارابی



بود که باب فلسفه را به سوی جهان اسلام گشود و بنیان فلسفه‌ی اسلامی را پی‌ریزی کرد و هدفش فلسفی کردن اسلام یا آشتی میان دین و فلسفه بود. بعد از فارابی برجسته‌ترین شخصیت علمی - فلسفی ابو علی سینا بود. «سپس محمد بن زکریای رازی بود که با تمسک به روش تجربی خود بسیاری از عقاید جالینوسی را که مقبول علماء ایرانی - اسلامی بود، در عقاید فلسفی به نحو خاصی به اصول فلسفی متداول در ایران قدیم اظهار تمایل نماید. محمد بن زکریای رازی کاشف کشف‌های شیمیایی و مؤلف «الحاوی» و سایر کتب در طب و رسالت معروف فلسفی بود. ابو ریحان بیرونی ریاضی‌دان و محقق بزرگ و معروف جهانی صاحب کتب ما الیهند و آثار الباقیه و قانون مسعودی و ابو علی سینا صاحب قانون و شفا و علی بن عباس مجوسی (اهوازی) صاحب کتاب الصناعه در دوره آل سامان زندگی می‌کردند.» (ذبیح اله صفا، ۲۵۳۶، ۱۰۶) (۴۲)

حال سوال اساسی این است که چرا و چگونه طلوع خورشید عظمت و شکوه فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی به یکباره در بخارا غروب کرد و چه موانع و ندانم‌کاری‌ها از ادامه‌ی آن جلو‌گیری نمود؟ یکی از دردهای بی‌درمان تاریخ ما برزو دو حادثه‌ی ویرانگر در بستر تاریخی این سرزمین بوده است: بحران جانشینی - بحران مشروعیت.

علت زوال آل سامان بحران جانشینی بود که به ویژه از عهد امیر نوح بن منصور میان امراء سامانی پدید آمد. کشتن و کشته شدن شاهزادگان به دست یکدیگر که حکایت از بحران جانشینی می‌کرد، سامانیان را دستخوش استیصال کرد و رفته رفته دچار بحران مشروعیت شدند. بروز این دو بحران موجبات دخالت خلیفه و نفوذ ترکان را در دستگاه امارت سامانی فراهم کرد. دربار سامانیان که روزگاری محل تجمع پیروان ادیان مختلف بود، اینک که بنیان حکومت دستخوش تزلزل شده بود، عصیت دینی فائق می‌آمد و ضعف قدرت در ساختار حکومت، میدان را برای ترک تازی علماء اهل حدیث باز کرد. «نصر بن احمد، در این گیر و دار مذهبی، به شیعه گرایش پیدا کرد و زمینه حضور فعال علویان و اسماعیلیان را فراهم آورد و امیر نصر به مذهب اسماعیلی درآمد. به تحریک علماء حنفی، نصر را از امارت انداختند و جانشین وی نوح به پاداش حمایت حنفیان، فرمان قتل شیعیان را صادر کرد و ماوراء النهر را از وجود ایشان پاک کرد.» (نظام الملک، ۱۳۴۰، ۲۷۴) (۴۳) حکومت سامانی در سال ۳۸۹ به دست سلطان محمود غزنوی از میان برداشته شد. اگر چه در دوره اول غزنویان که محمود (۴۴) در دستگاه سامانی تربیت شده بود، نشانه‌هایی از رونق علم و فلسفه به چشم می‌خورد، ولی رفته رفته سلاطین غزنوی به منظورهایی از بحران مشروعیت، نسبت به خلافت اعلام سر سپردگی کردند و تحت فشار علماء اهل حدیث، از یک سو جلوی اشاعه علم و فلسفه را گرفتند، و از دیگر سو مأموریت یافت تا بنیان مذاهب و آیین‌های خارج از مذاهب اربعه را بر اندازد.

### سلسله غلامان ترک و انحطاط الگوی پیشرفت تمدن ایرانی - اسلامی

اگر چه پدیده‌ای به نام «ترک» ریشه در ایران باستان دارد، اما منظور ما از غلامان ترک، عناصری هستند که به دلیل ضیق معیشت و تنگی قضای زیستی و یا جنگ‌های درون‌ایلی رفته رفته از ترکستان و ماوراء النهر به مرزهای شرقی ایران نزدیک شدند. ترکان همانند ژرمن‌ها، خواستگاه بیانگر دی داشتند که به صورت اسیری و غلامی از

دوره صفاریان در حاشیه‌ی قدرت شکل گرفتند و در دوره آل زیاد و آل بویه، از غلامی به شأن سپاهی ارتقاء یافتند و در دوره سامانیان بود که به دلیل شیوع اختلاف میان امراء و صغرسن شاهان و جنگ‌های درون خانوادگی و عصیان بر یکدیگر، ترکان به مقامات ارشد سیاسی- نظامی رسید و هر امیری برای محافظت از خود تعدادی از ترکان را اجیر می‌کرد. تا اینکه بالاخره رئیس ایل غز یعنی البتکین به مقام سپهسالاری رسید و همراه با ظهور نشانه‌های سقوط سامانیان، وی شهر «غزنه» را مرکز فرماندهی خود قرار داد (۳۵۱) که با احتیاط می‌توانیم این سال‌ها را زمان تأسیس سلسله غزنویان بدانیم. دو سال بعد از این البتکین فوت کرد و دامادش سبکتکین به جای او نشست ولی او همچنان به سیاست حق‌شناسی خود در برابر بقایای آل سامان ادامه داد، تا اینکه سبکتکین فوت کرد (۳۸۷) و محمود عملاً و رسماً سلسله غزنوی را در سال ۳۸۹ پایه‌گذاری نمود. به این ترتیب فصل جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد. فصلی که در پی آن سلجوقیان به حکومت رسیدند و فرمانروایی این دو سلسله که هیچ‌گونه وفاق سرزمینی، هویتی و فرهنگی با ایرانیان نداشتند و از هر نوع نشان‌ی فرهنگی، سیاسی و اداری به دلیل خاستگاه بیابانگردی، محروم بودند، تاریخ ما را در هاله‌ای از رکود فکری قرار دادند.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم فرمانروایان ایران براساس یک سنت رایج همیشه دستخوش بحران مشروعیت بودند، و براساس قواعد علم سیاست، اعمال حاکمیت، نیازمند عامل مشروعیت بخش است. در ایران دو عامل مشروعیت بخش وجود داشته: یکی انتساب به شاهان و یا قهرمانان ملی پیش از اسلام، به ویژه عصر سامانی، در حالی که اردشیر بابکان برای کسب مشروعیت خود را منسوب به داریوش اعلام می‌کند. نوع دیگر فرمان یا منشوری بود که از طرف خلیفه صادر می‌شد، البته از نظر علم سیاست «زور» نیز در جهت کسب مشروعیت و اعمال حاکمیت پذیرفتنی است، همان‌گونه که یعقوب اعلام کرد که به زور شمشیر قدرت را به دست آورده و نیازی به فرمان خلیفه ندارد، ولی درعین حال خود را از پشته‌ی بهرام چوبین معرفی کرد.

غزنویان برخلاف فرمانروایان قبلی ایران، یک عنصر غیرایرانی و فاقد مشروعیت سرزمینی بودند. در مرحله بعدی فاقد عناصری که برای ایرانیان اهمیت داشت، یعنی فقدان تبار ایرانی، رابطه نژادی و خوبی. سلطان محمود که در دربار امراء سامانی تربیت شده بود، تلاش می‌کرد از یک سو شعر و ادبیات ایرانی و سنت‌های کهن ساسانی از جمله برگزاری مراسم نوروز جشن مهرگان، نظام دیواسالاری ساسانیان و سامانیان را که در آن رشد کرده بود حفظ کند، تا به وسیله دل ایرانیان با خود همراه کند<sup>(۴۵)</sup>، ولی این اظهار ارادت به سنت‌های ایرانی چندان به درازا نکشید، زیرا سلطان محمود برای ابراز سرسپردگی به خلیفه راه تعصب دینی در پیش گرفت و با خشونت تمام بقایای معتزلیان را برچید و با زدن انگ قرمطی اسماعیلیان، فاطمیون و شیعیان را قتل عام کرد. به پاس این خدمات، فرمان حکمرانی را از خلیفه دریافت کرد از بحران مشروعیت خلاصی یافت و ترکیب جدید عنصر ترک و عرب علیه عنصر ایرانی شکل گرفت. رفتار زشت سلطان محمود با حکیم ابوالقاسم طوسی (فردوسی) که پیرو آیینی غیر از حنفی بود، حکایت از خصومت او علیه ایرانی و ادبیات کهن ایرانی داشت. «وزیر اول سلطان محمود ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بود. مردی با تدبیر و با کفایت که دستور داد زبان فارسی را در دیوان‌ها جایگزین زبان عربی کنند. این امر خشم علماء اهل حدیث و نهایتاً عصبانیت خلیفه را برانگیخت. سلطان برای خوش خدمتی به خلیفه و علماء

## چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

حنفی مسلک، اسفرائینی را در سال ۴۰۱ از وزارت معزول و ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی را جایگزین او کرد و زبان عربی در دیوان و مراسلات جای زبان فارسی را گرفت»<sup>(۴۶)</sup> (عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶، ۲۶۸)

سلطان محمود به دلیل ترک نژاد بودن چندان فهمی از زبان و ادبیات ایران نداشت، ولی به منظور جلال و جبروت بخشیدن به دربارش، تعداد زیادی از شعرای بزرگ ایرانی از جمله فردوسی طوسی و فرخی سیستانی را در بارش گرد هم آورد. همچنین فلاسفه و علماء بزرگ ایرانی مثل ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی و ابوالخیر بن خمار یهودی را از سراسر قلمرو خود به دربارش دعوت کرد، ابوعلی سینا که احتمالاً شیعه بود از ترس تعصب دینی سلطان به آل بویه پناه برد. «اما رفتار توهین‌آمیز محمود نسبت به یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ریاضی و نجوم ایران، ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، موجب شرمساری است، زیرا بر سر یک مسئله علمی که احتمالاً با موازین شرعی مغایرت داشت، سلطان محمود قصد جان او را داشت، ولی با وساطت ابونصر مشکان از این پس تصمیم شنیع دست برداشت» (یاقوت حموی، ج ۱۷، ۱۸۶)<sup>(۴۷)</sup>

با توجه به اینکه قرن چهارم و اوایل قرن پنجم عصر شکوفایی و شکل‌گیری الگوی پیشرفت تمدن ایرانی-اسلامی است، به طوری که در طول تاریخ کشورمان صاحب این تعداد دانشمند و فیلسوف نبوده‌ایم و شاید هیچ تمدن دیگر در سطح جهان در این محدوده ی تاریخی نتوانسته فضا را برای ظهور و رشد این تعداد دانشمند در ابعاد مختلف فراهم آورد. دانشمندانی که صرفاً به ترجمه و تفسیر منابع یونانی اکتفا نکردند مثلاً ابوریحان بیرونی همراه با سفرهای جنگی سلطان محمود به هند، ضمن این که زبان سانسکریت را آموخت، روی منابع ریاضی، نجوم و حتی فلسفه هند مطالعه کرد و حاصل آن نوشتن کتاب مشهور «ماللهند» شد. ابوریحان حتی فلسفه ارسطو را شک و تردید قرار داد، یعنی روشی را که ریاضی‌دان و فیلسوف برجسته قرن هفدهم فرانسه، رنه دکارت، در پیش گرفت.

این همه افتخار به یکباره در نتیجه بی‌مبالاتی و بی‌لیاقتی امراء سامانی که محیط رشد را برای غلامان ترک فراهم کردند، از میان رفت. سلطان محمود به منظور کسب مشروعیت، به قدری در دین دچار عصبیت شد که فهم و معرفت علمی خود را از دست داد و عقل دینی او بر عقل فلسفی جوامع علمی-فلسفی دانشمندان ایرانی مسلط شد. دوره سلطان محمود مملو از تعارض فکری و ساختاری بود. بنابراین دوره محمود سرآغاز افول الگوی پیشرفت تمدن اسلامی است. این سکون ذهنی که از اواسط دوره غزنوی بر فضای علمی-فلسفی ما حاکم می‌شود، کشور ما را مقهور عصبیت دینی می‌کند و باب خردورزی و بسته می‌شود. شاهد این ادعا این می‌شود که کشور ما دیگر صاحب بیرونی، خوارزمی و ابوعلی سینا، نمی‌شود. تا بر سر قدرت آمدن سلجوقیان، جریان اندیشه‌ورزی کاملاً متوقف شد و آخرین یادگار دوران درخشندگی علمی ایرانی، عمر خیام است که در دوره ملکشاه به دلیل ایجاد محدودیت‌های علمی برای او، این ریاضی‌دان برجسته را مجبور به خلوت‌گزینی می‌کند که گاهی در میان رباعیات او نشانه‌هایی از کفر و طغیان علیه خدا می‌کند.

## تعارضات فکری - ساختاری در عصر سلطان محمود غزنوی

عصر غزنویان نقطه‌ی عطفی در افول تمدن اسلامی و تمدن ایرانی - اسلامی است. این انحطاط به یکباره روی نداد، بلکه مقدمات آن از اواسط قرن سوم و از دوره‌ی خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲) شروع شد. این انحطاط حاصل هم‌پوشانی سه حوزه‌ی فکری - ساختاری بود که در یک نگاه گسترده بساط وسیعی از تعارض فکری و ساختاری را به وجود آورد: نقش این سه حوزه در مؤثر در کشاندن تمدن شکوهمند اسلامی عظمت تمدن ایرانی اسلامی به ورطه‌ی زوال را از نظر تاریخی به شرح اختصار بررسی می‌کنیم با اشاره به این نکته که عصر غزنویان نقطه‌ی جدایی تاریخی ما از دوران شکوهمند تمدن ایرانی - اسلامی است، دوره‌ای که الگوی پیشرفت تمدن از حرکت بازایستاد، قدم در عصر رکود تمدنی گذاشتیم.

### ۱- عامل دینی

پس از رسیدن مبانی تمدن اسلام به اوج شکوفایی خود از دوره‌ی منصور تا معتصم، که این تمدن عملاً به الگوی پیشرفت تمدن جهانی درآمد، یکباره با شروع دوران خلافت متوکل و قدرت‌گیری علماء اهل سنت و حدیث در برابر فقهای اهل نظر، از جمله معتزله و شیعیان، جدل و مناظره فلسفی ممنوع اعلام شد و خلیفه امیر به تقدم نقل بر عقل کرد و به تسلیم و تقلید فرمان داد. علماء اهل آراء و بحث و نظر و استدلال از ترس تنبیه خلیفه به دربار آل بویه و امرای سامانی پناه بردند.

### ۲- عامل سیاسی

غلبه‌ی عنصر ترک از یک سو بر دستگاه خلافت از دوره‌ی معتصم و از دیگر سو همین غلبه بر دربار و دیوان سامانی، زمینه‌ی به قدرت رسیدن این عنصر را فراهم کرد. عنصر ترک که از بحران جانشینی دربار سامانی به سلطنت رسید، خود به بحران مشروعیت گرفتارآمد و برای کسب مشروعیت..... جز توسل به دین به عنوان ابزار اعمال قدرت، راهی نداشت. بنابراین تحت سلطه‌ی خلافت، حنفی مسلک و متعصب شد و در تنگ‌نظری دینی همان روش کوتاه فکری متوکل را در پیش گرفت. همکاری این دو عامل ابواب استدلال فلسفی و روش‌های منطقی علمی را به سوی علماء و فقهای اهل نظر و دانشمندان و فلاسفه‌ی ایرانی مسدود کرد.

### ۳- عامل صوفیانه

اهل تصوف عموماً به همان اندازه که از قیل و قال مدرسه (منظور مدارس علمیه است) بیزارند، از کش و واکش‌های سیاسی و مباحث استدلالی و جرّ و بحث‌های علمی دوری می‌جویند. بنابراین هیچگاه خطری برای حکومت‌ها نداشتند و حکومت‌ها نیز غالباً منابع برگزاری مراسم آنان نمی‌شدند. اینک در دوره مورد بحث، شرایط برای ظهور و بروز محافل صوفیانه مهیا بود. بنابراین از نیمه دوم قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم که تقریباً دوران فرمانروایی غزنویان و سلجوقیان را در بر می‌گیرد مهم‌ترین ادوار پیشرفت افکار صوفیانه بود. افکار صوفیانه در جوامعی رشد می‌کند که فاقد تحرک اجتماعی است. فقهای اهل حدیث سر در حجره‌ی خود داشتند و متفکرانی که قادر به فهم و درک معرفت فلسفی بودند، از بیم سوخته شدن در آتش خشم عصبیت قومی و دینی حاکمان،

سردر خانقاه کرده بود. اهل صفه بلائی بزرگی برای علوم عقلی علی‌الخصوص فلسفه و استدلال، که آن را برای درک حقایق کافی نمی‌شمردند، گردید و علم و فلسفه را حجاب حقیقت می‌پنداشتند. کار به جایی رسید که نه تنها فقهای اهل جماعت، بلکه مشایخ بزرگ نیز ابوعلی سینا را به عنوان شارح فلسفه ی ارسطو، تکفیر کردند. شیخ شهاب‌الدین سهروردی از مشایخ بزرگ قرن هفتم در ضدیت با فلسفه تا آنجا پیشرفت که کتاب شفای (فلسفه) ابوعلی سینا را وسیله تغافل او از پیروی پیامبر اسلام (ص) دانسته و فلاسفه را در ردیف کفار قرار داده است. صوفیان حتی متکلمین را که از فلسفه برای اثبات حقانیت دین استفاده می‌کردند نیز مورد تکفیر قرار می‌دادند.

### تعارضات فکری - ساختاری در عهد ملک‌شاه سلجوقی

در دوره ی ملک‌شاه امپراتوری سلجوقی به حدود امپراتوری ساسانی رسید. این عظمت محصول تعامل تدبیر سیاسی - نظامی ملک‌شاه و مدیریت دیوانی خواجه نظام‌الملک بود، اما به دلیل قدرتمند شدن خواجه، این تعامل بزودی به تعارض در تمام ابعاد فکری و ساختاری تبدیل شد. به اعتبار همین تعارضات بود که بعد از ملک‌شاه امپراتوری او دستخوش بحران جانشینی، بحران مشروعیت شد و راه زوال در پیش گرفت. تعارضات عصر مل‌شاه احتمالاً در تاریخ ایران مشابه نداشت. ملک‌شاه به قدری سرمست از قدرت شده بود که دیگر نه نیازی به کسب مشروعیت دینی داشت و نه محتاج مدیریت خواجه بود که هر روز سایه ی قدرتش بر سر ملک‌شاه سنگینی می‌کرد. اینک به تعارضات حاکم بر این دوره اشاره می‌کنیم:

#### ۱- تعارضات فکری

اگر مثلی را در نظر می‌گیریم، سه ضلع آن عبارتست از: ۱- تشریح در رأس ۲- تصوف ۳- تفلسوف در قاعدهٔ مثلث. این سه ضلع هیچگونه تشابه و تعاملی با یکدیگر ندارند، بلکه در اندیشه و در عمل در تعارض با یکدیگر بودند. هر سه اندیشه در جستجو و در پی وصول «حقیقت» بودند و هر کدام از طریقی به دنبال کشف حقیقت بودند: متشرع حقیقت را از طریق اتصال به وحی و از راه تعبّد و تقلید، دریافت می‌کرد. در حالی که صوفی از طریق سیر و سلوک و سیر الی‌الله و حس و عشق به حقیقت دست می‌یابد و فیلسوف حقیقت را در استدلال پذیری امور می‌پذیرد. متشرع صاحب کمالات است - صوفی خود را صاحب کرامات می‌داند، ولی فیلسوف در پی افاضات می‌رود. متشرع اهل تعبّد - تقلید و نقل، فیلسوف اهل تعقل و صوفی اهل تذکر است و باز این راهی است که هر کدام جدای از دیگری حقیقت پنهان خود را می‌جوید. راه‌های رسیدن به حقیقت برای این سه نحله ی فکری به قدری دچار تعارض و تناقض شده بود که آنان را خصم یکدیگر کرده و این خصومت به پدیده ای حاکم بر مناسبات سیاسی - اجتماعی تبدیل شده بود. اما از این میان فیلسوف بیش از هر دو تفکر مورد طعن و لعن دین و دولت و مشایخ صوفی قرار داشت.

سیاست عارفانه، هم فرار از تقیّدات دینی و گریز از تعهدات اجتماعی و هم خسته از قواعد علمی و اصول فلسفی، بود. چون همزادپنداری دین و دولت بر پایه اندیشه ی سیاسی ایران‌شهری در عصر ملک‌شاه حاکم بود، صوفی از هر دو بیزار و فیلسوف از هر سه گریزان بودند. صوفی در خلوت و خلسه ی خود فرو رفته بود و بنابراین نه

تهدیدی برای دولت و نه غالباً برای دین بود، اما اندیشه‌ی فیلسوفانه که بایستی در متن جامعه می‌بود، تا فهم و درک مردم را در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ارتقاء می‌بخشید، از ترس حربی تکفیر صاحبان دین و حاکمان قدرت، یا بایستی مثل حافظ به خلوت گزینی پناه می‌برد و یا همچون سعدی در خدمت حاکم قرار می‌گرفت و و یا مانند بلعمی و یا به ویژه بیهقی با آن همه استادی که ماوراء تاریخ‌نویسی داشتند، به تاریخ نگارش بسنده می‌کردند. نتیجه‌ی آن همه تنگ‌نظری‌های سیاسی و خودپسندی‌های اهل حدیث، آن شد که ما در تاریخ میانه‌ی خود شاهد ظهور آن میزان از شعرای برجسته و مورخان مشهور باشیم. ظهور دو جمعیتی که در هیچ مقطع تاریخی اروپا شاهد یا نیستیم. آیا حافظ با آن همه استعداد آشکار و پنهان که تنها در قالب شعری ریخته شد، نمی‌توانست به یک «گاليله»ی ایرانی تبدیل شود و یا سعدی به نیوتن. این تقصیر به گردن حاکمان مستبد و فقهای متحجر اهل حدیث بود که اجازه ندادند همچون علماء اهل آراء باب اجتهاد علمی و فلسفی به سوی دین همیشه مفتوح باشد. این همان حکم علماء اهل نظر است که باعث شد تا فلسفه و علم در محافل شیعی رشد کند.

امام محمد غزالی عالمی بزرگ، ولی در عین حال شخصیتی کاملاً متعارض در این دور بود (مرگ او در سال ۱۵۰۵ اتفاق افتاد) در فقه شافعی - در کلام و فلسفه اعتزالی بود، ولی در همان شرایط تمایلات صوفیانه‌ی خود را پنهان می‌کرد، زیرا اندیشه‌ی صوفیانه معتقد است برای نیل به حقیقت مطلق (پروردگار) الزامات و قیود دینی مانع آن است.

## ۲- تعارضات ساختاری

تعارض ساختاری در دوره ملکشاه حاصل تعارض در دیدگاه شاه و خواجه بر سر کسب پستی از قدرت بود.

این تعارض ویرانگر کننده‌تر از تعارض فکری بود، زیرا ادامه‌ی آن بالاخره منتهی به مرگ متقاضیان متعارض بر سر قدرت بود. تعارض ساختاری نیز همانند تعارض فکری روی یک مثلث قابل ترسیم است:

۱- سلطنت در رأس هرم. همان‌گونه که سلطان محمود نخستین کسی بود که لقب «سلطان» را انتخاب کرد، ملکشاه نیز اولین کسی بود که پسوند «شاه» را برگزید. انتخاب کلمه‌ی شاه مشخصاً مؤید آن است که شاه قصد داشت تا قدرت خود را معطوف به سنت سیاسی عصر ساسانی، یعنی اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری کند. همان‌گونه که در صفحات پیشین اشاره شد این اندیشه متکی بر سه اصل است: ۱- حاکمیت الهی ۲- همزادپنداری دین و دولت ۳- اجرای الگوی شاهی - آرمانی. تیم بنابرین ملکشاه می‌خواهد در ایران برای کسب مشروعیت بیشتر، الگوی خسروانی را در سلطنت خود به اجرا گذارد، ولی این آرزو با ذات در ضلع دیگر مثلث مغایرت دارد و تعارض از همین نقطه شروع می‌شود. در دوره ملکشاه سه رکن اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری به دو رکن تقلیل یافت: یک تمرکز قدرت در دست شاه به این معنا که شاه در اعمال قدرت به هیچ شخص یا شورایی قائل نیست. دوم اینکه پس از اسلام سلطان به ظل آله فی الارضین مشهور شد. این دو مورد همانی بود که نظر خواجه نظام‌الملک را تأمین می‌کرد. اشاره‌ی به این نکته ضروری است که وقتی طغرل فوت کرد، چون فرزند ذکور نداشت، برادرزاده‌اش آلب ارسلان را به جانشینی خود برگزید. کالب ارسلان نیز فرزند ۱۳ ساله‌اش را ولیعهد کرد. این اقدام گذار از سنت

قبیله‌گی بود که حق سلطنت از آن عضو ارشد قبیله بود. در حالی که الب ارسالان شیوه سلطنت موروثی را به سبک ساسانیان و پیشنهاد خواجه به اجرا گذاشت.

۲- قومیت ضلع دوم مثلث تعارض بود، یعنی همان اصلی که سلجوقیان را به حکومت رساند. اینک با توجه به گستردگی امپراتوری، دیگر ملک‌شاه نمی‌توانست با سنت‌های ایلی آن را اداره کند. از سوی دیگر ملک‌شاه در برابر ایل دو مسئولیت داشتند: یکی حفظ سنت‌ها بود که چارچوب ایل را نگه می‌داشت. دوم توزیع قدرت توسط رئیس ایل (ملک‌شاه) میان اعضاء برجسته ی ایل براساس میزان اطاعت پذیر و فدویت عضو ایل نسبت به سنت‌ها و ایلخان. بنابراین نظام سیاسی دینی حکم به تفرق قدرت به جای تمرکز قدرت می‌کرد، که همین امر موجبات تعارض و اختلاف میان شاه و خواجه را بوجود آورد. احتمال می‌رود که ملک‌شاه پایبندی خود به سنت‌های ایلی را بهانه کرده بود قدرت قدرت‌گیری خواجه و خانواده‌اش، زیرا هر قدر سیاست متمرکز به اجرا گذاشته می‌شد، به نفع خواجه بود. از سوی دیگر بزرگان ایل در خصوص گسترش حوزه ی قدرت خواجه به ملک‌شاه هشدار داده بودند. البته «ترکان خاتون» در خصومت با خواجه همان نقش «مهد علیا» را در دوره ی ناصرالدین‌شاه، نسبت به امیر کبیر داشت. سلجوقیان وقتی قدرت را به دست آوردند، آن ملک مطلق کل اعضاء ایل می‌دانستند نه اینکه فقط حاکم صاحب قدرت مطلق باشد.

۳- خلافت نسبت به دو ضلع دیگر اهمیت کمتری داشت، زیرا از مدت‌ها قبل قدرت و قابلیت مشروعیت بخشی خود را از دست داده بود. طغرل زمانی که بغداد را از تسلط آل بویه خلاص کرد، دو نتیجه به بار آورد: اول این که طغرل با احیاء استقلال خلافت توانست از او به عنوان عامل مشروعیت بخش بهره‌مند شود. دوم این که عملاً خلیفه دست‌نشانده ی سلجوقیان شد. باین‌وجود ملک‌شاه خواهر خود را به عقد ازدواج خلیفه درآورد تا در عین حال نوعی اختلاط خوبی میان سلطنت و خلافت به وجود آورد. ملک‌شاه نه به اندازه ی سلطان محمود مجیزگوی خلیفه بود و نه در حد اومتعهد به تعصّ دینی. بنابراین نگاه ملک‌شاه به خلیفه، نگاه مرتبه ی دومی بود. البته آنچه برای ملک‌شاه اهمیت داشت، چگونگی رهاشدن از سرگردانی میان سلطنت و قومیت بود. باز یکی دیگر از موارد اختلاف میان سلطان محمود و ملک‌شاه، این بود که سلطان در دستگاه امراء سامانی با موازین و فنون ملک داری آشنا شده بود، اما ملک‌شاه از این امتیاز برخوردار نبود، احتمالاً به همین دلیل است که خواجه رساله ی «سیر الملوک» را و غزالی رساله ی «نصیحه الملوک» را در چارچوب اندرز نامه‌نویسی در دوره ملک‌شاه به نگارش درآوردند. البته ناگفته نماند که نصیحه الملوک غزالی بیشتر شکل شریعت نامه‌نویسی دارد، زیرا بیشتر به رابطه سلطنت و خلافت می‌پردازد

نتیجه این که از دوره معتصم با وجود عنصر ترک به دستگاه خلافت و با غلبه فقهای اهل حدیث در دوره ی متوکل و سلطه ی غلامان ترک بر دربار امراء ساسان سامانی، الگوی پیشرفت تمدن اسلامی و همچنین الگوی پیشرفت تمدن ایرانی- اسلامی راه زوال در پیش گرفت و ابواب علم و فلسفه به سمت و سوی جوامع اسلامی، به ویژه ایران بسته شد. طی جنگ‌های صلیبی که در اواخر دوره سلجوقیان رخ داد، بقایای آثار و منابع علمی- فلسفی علماء ایران و اسلام از تظاول دشمنان نادان در امان مانده بود، به اروپای غربی برده شد و پس از ترجمه به زبان لاتین و تدریس در دانشگاه‌ها، اولاً جمعیتی از روشنفکران به نام «اومانیست‌ها» با اتکای به ترجمه همین متون، جامعه قرون وسطایی را که به دلیل تعصب کاتولیک، غالباً از فهم و درک علم و فلسفه محروم بود، از خواب بیدار

# چهارمین کنگره‌ی انجمن اسلامی ایران؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

کرد ثانیاً منابع اسلامی- ایرانی محکم‌ترین سنگ بنای تمدن رنسانسی را فراهم آورد. پس از به خاموشی گراییدن علم و فلسفه در ایران، زمینه‌ی حمله مغول فراهم شده و چندی بعد ترکان عثمانی نیز بر امپراتوری روم شرقی که میراث دار بلافصل تمدن یونانی بود، تسلط پیدا کردند، بسیاری از علماء بیزانس نیز به اروپا مهاجرت کردند. کریستف کلمبیز در سال ۱۴۹۲ آمریکا را کشف کرد. بنابراین دو جهان جدید به سوی اروپای غربی باشد: علم و فلسفه از شرق- اقتصاد از غرب. همین دو حادثه اروپای غربی را به الگوی پیشرفت و توسعه در سطح جهان تبدیل کرد. در حالی جهان اسلام که خود سازنده‌ی الگوی پیشرفت بود، دستخوش سکون و درون‌گرایی قرار گرفت و اسیر جنگ‌های قومی و آیینی شد.

## فهرست منابع

۱- ارنست رونان (Ernest ronant) نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی در اواخر قرن نوزدهم بود. وی در مورد ایران و به‌ویژه اسلام مطالعات گسترده‌ای انجام داد. زمانی که محمد عبده مجله عروه الوثقی را در پاریس منتشر می‌کرد ارنست رونان که در واقع شرق‌شناس و اسلام‌شناس بود و به زبان‌های عربی و عبری تسلط داشت، در ۲۹ مارس ۱۸۸۵ در دانشگاه سوربن پاریس یک سخنرانی تحت عنوان «رابطه اسلام و علوم جدید» ایراد کرد و متن آن در روزنامه دِبا (Des Debats به معنی مباحثات) به چاپ رسید، ارنست رونان در این سخنرانی تلاش کرد تا ثابت کند که دلیل عقب‌ماندگی مسلمانان خصوصاً است که با علوم جدید از خود نشان می‌دهند. او ادعا می‌کند که عناوینی مثل «تمدن اسلامی»، «فلسفه اسلامی» و «علوم اسلامی»، عناوین مبهم و فاقد معنی هستند. همین نظر باعث شد که سیدجمال پاسخ او را در مجله عروه الوثقی بدهد. پاسخ ارنست رونان به سید تبدیل نوعی مناظره‌ی مطبوعاتی شد. ارنست رونان در این سخنرانی ایران را از کشورهای مسلمان و دنیای عرب مستثنی و اعلام می‌کند: «ایران استثنا است این کشور استعداد و نبوغ شخصی خود را نگهداشته است. ایرانیان بیشتر شیعه هستند تا مسلمان» برای اطلاعات بیشتر به این منبع رجوع شود:

Elie Kedourje Nouvelle Lumiere Sur Afghani et Abduh Maqazine d'orient.No.3۰ .paris.1966.

ارنست رونان همچنین در سخنرانی خود ادامه می‌دهد که عنصر عرب هیچ‌گونه الفتی با علم و فلسفه‌ی یونان نداشت. تا وقتی اسلام در دست عرب بود، یعنی در دوره خلفای راشدین و اموی هیچ جریان فکری به وجود نیامد، اما از سال تقریباً ۷۵۰ یکباره همه چیز عوض شد و آن زمانی بود که ایرانیان امویان را برانداختند و عباسیان را به قدرت رساندند. مرکز اسلام به کناره به کناره‌ی دجله و فرات منتقل شد. منطقه‌ای که تجلیگاه درخشان‌ترین تمدن‌های شرق، یعنی تمدن ساسانی بود. در عصر خسرو انوشیروان تعدادی (۷ نفر) از علماء برجسته روم شرقی که

۱- ارنست رونان در این سخنرانی در این ادعا شاهد مثالی از میان علماء اسلام می‌آورد. وی از ابوالفرج فیلسوف قرن سیزدهم میلادی در این ادعا یاد می‌کند. ابوالفرج عبدالله بن عبد الطیب متعلق به قرن پنجم می‌گوید: علم مورد توجه اعراب و افتخار آنان تنها علم زبان و دست (ذبیح‌اله صفا-تاریخ ادبیات. ج اول. ص-۳۰۲)



## چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

وارث علم و فلسفه یونان بودند، به ایران آمدند و به دستور انوشیروان دانشگاه، بیمارستان و کتابخانه‌ی جندی شاپور را ساختند و نهضت ترجمه‌ی کتب علمی-فلسفی-یونانی-هندی، بابلی، اسکندرانی، آغاز شد.

۲- Ambroise Paul Valery (۱۸۷۱-۱۹۴۵) نویسنده و تمدن‌شناس مشهور فرانسوی که نسبت به بحران اجتماعی کشور پس از جنگ جهانی اول حساسیت زیادی از خود نشان می‌داد، مخصوصاً واکنشی درخشان در مورد پیشرفت فهم و درک جامعه. وی معتقد است که برای جلوگیری از انحطاط تمدن غرب که نظر اشیپینگلر بود، باید دولت‌های اروپایی فضا را برای حضور روشنفکران باز کند. در حالی که «توین بی» مورخ انگلیسی معاصر او معتقد بود چنانچه با انحطاط تمدن غرب روبرو شویم، این تمدن مسیحیت است که جای آن می‌گیرد و وحدت اروپا را مثل گذشته تأمین می‌کند. پل والری روی تمدن ایران قبل و بعد از اسلام نیز مطالعاتی کرده بود. «آندره روسو شرق‌شناس معاصر فرانسوی نیز در کتابی تحت عنوان «دنیای کلاسیک Le Mende Classique» آورده است: از میان همه فرزندان شرق، زرتشت نخستین کسی بود که مردم را پذیرفت Tome.P.16»

۳- عبدالله پسر مقفع، نام ایرانی‌اش روزبه و نام پدرش دادویه و اهل جور (گور) فارس و پیروان آیین زرتشت بود. وی نخستین متفکری بود که اندیشه‌ی سیاسی در ایران و اسلام را پایه‌گذاری کرد. به گفته ابن خلکان هنگام مرگش ۳۶ سال داشت و قتل و به دستور منصور بین سال‌های ۱۴۲ تا ۱۴۵ هجری اتفاق افتاده.

عبدالله ابن مقفع رساله‌ی دیگری در آداب مملکت داری نوشت، تحت عنوان «الادب الوجیر للولد الصغیر». این رساله را خواجه نصیرالدین طوسی جمع‌آوری و تنظیم کرد و در سال ۱۳۴۴ به همت غلامحسین آهی در انتشارات تأیید به چاپ رسید. برای آگاهی بیشتر به کتاب زیر مراجعه شود:

ابن مقفع، ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر. ترجمه‌ی محمد. وحید گلپایگانی، تهران، نشر پگاه، ۱۳۷۵، این کتاب قبلاً در سال ۱۳۴۸ توسط غلام رضا خسروی حسینی ترجمه شده بود.

۴- ابن ندیم معتقد است که «تنسر» موبد موبدان عصر اردشیر بابکان نخستین ایرانی بود که آثار افلاطون و ارسطو را ترجمه کرد.

۴- ابن ندیم می‌گوید شاپو پسر اردشیر نیز نخستین شاهنشاهی که پزشکان یونانی را برای تعلیم طب ایران دعوت کرد. شاپور همانی است که «جندی شاپور» را تأسیس کرد. محمد بن اسحاق ابن ندیم. الفهرست. ترجمه‌ی محمد رضا تجدد، امیرکبیر. ۱۳۶۶.

۵- حسن عباس حسن. ساختار منطقی اندیشه‌ی سیاسی اسلام. ترجمه مصطفی فضائی. قم. بوستان کتاب قم. ۱۳۸۳. ص. ۲۰۸

۶- ذبیح‌اله صفا. تاریخ ادبیات در ایران. ج اول. تهران. انتشارات ابن‌سینا. تهران، ۱۳۵۱

۷- عبدالله ابن مقفع (روزبه). ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر. ترجمه محمد. وحید گلپایگانی، تهران، نشر پگاه،

# چهارمین کنگره اسکناس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۸- هارون الرشید مشهورترین و مقتدرترین خلیفه ی عباسی به رغم تلاش‌هایی که در جهت شکوفایی و عظمت تمدن اسلامی و ساخت الگوی پیشرفت در این تمدن، به کار برد، اما به دلیل بی‌حرمتی به ساحت مقدس آل علی و بخصوص صدور فرمان شهادت امام موسی‌الکاظم (ع) قابل سرزنش است. لعنه اله علی القوم الظالمین

۹- ذبیح‌اله صفا. تاریخ ادبیات در ایران. ج اول. صادق ۱۱۱-۱۰۸.

۱۰- برخی از منابع از جمله عباس اقبال آشتیانی در تاریخ مفصل ایران، ساخت «بیت الحکمه» را به برامکه نسبت می‌دهند. این منبع می‌افزاید که برامکه به دلیل داشتن اصالت ایرانی تلاش می‌کردند که مدیریت بیت الحکمه را به دست ایرانیان از جمله شعوبیه و شیعیان آل علی بدهند.

11. Jacques Le Goff . Les intellectionnels au Moyen Age.Ed.du.Seuil.Paris.1957.P.19. (Sous Le Titre de Payyart Greco – Arabe)

۱۲- ابن خلدون در مقدمه آورده است: بیشتر دانشوران از نژاد غیر عرب اند. در جایی دیگر می‌گوید تازیان نسبت به همه ی ملت‌ها از سیاست و کشورداری دورترند. مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵. ج دوم، ۱۱۵۳- ج اول، ۲۹۶

۱۳- دامپی یر ، تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۱

۱۴- نامه تنسر به گشتاسب ، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۴

۱۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۱۶- ابن ندیم، الفهرست، ایضاً، ص، ۳۳۳

17. Edward Browne . La medcime arabe . Traduie Francaise par J.Renard.Ed.P.U.F.Paris.1933.P.23.

۱۸- دلیسی اولیری. انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی. ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲

۱۹- گفته‌اند وقتی معتصم، امپراتوری روم شرقی را در چنگ عه‌وریه شکست داد به جای غرامت جنگی از امپراتور خواست تا منابع علمی- فلسفی به بغداد بدهد. روابط میان هارون الرشید و شارل کبیر امپراتور مقدس ژرمن بسیار نزدیک بود. هارون از او خواسته بود منابع اصیل یونانی در اختیار دارد به بغداد بفرستد.

۲۰- حرآن در دوره دوم خلافت امویان مدتی پایتخت امویان شد. دمشق به دلیل اختلافات درون سازمانی از ارزش سیاسی افتاد.

۲۲- عبد الرحمان عنیمه در کتابش تحت عنوان «دانشگاه‌های بزرگ اسلامی» که توسط نورا نه کسایبی و نشر یزدان در سال ۱۳۶۲ (ص ۸۷) چاپ شد، آورده است که بیت الحکمه در زمان منصور ساخته شد. احمد شکلی نیز

در کتابش تحت عنوان «تاریخ آموزش در اسلام» که توسط محمد حسین ساکت ترجمه و در دفتر نشر فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۶۱ (ص ۱۵۲) چاپ و منتشر شده با اطمینان و با اتکای به منابع معتبر ساخت بیت الحکمه را به هارون الرشید نسبت می‌دهد. فیلیپ حتی مورخ بزرگ عرب در کتابش تحت عنوان «تاریخ عرب» که توسط ابوالقاسم پاینده ترجمه و در انتشارات آگاه در سال ۱۳۶۶ (ص ۵۲۴) چاپ و منتشر شده، تأسیس بیت الحکمه را مربوط به مأمون می‌داند

۲۳- توفیق الطویل، دین و فلسفه، ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران، نشر اقبال، ۱۳۲۸

۲۴- آلبرت اولی، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۶۸

25. Phifiyre world. L'Eveil intellectuel de L'europe. Ed. seuif, Paris, 1971.

۲۶- گردیزی، عبدالحسن بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحسن حبیبی، تهران دنیای کتاب.

۲۷- واضع اندیشه سیاسی ایرانشهری، تنسر موبد موبدان درگاه اردشیر بابکان بود. این اندیشه روی سه محور اصلی برقرار بود: ۱- حاکمیت الهی ۲- همزاد پنداری دین و دولت ۳- الگوی نهاد شاهی (شاهی- آرمانی یا شاهی- خدایی) برای اطلاعات بیشتر به «نامه تنسر گشنسب» تصحیح مجتبی مینوی مراجعه شود.

۲۸- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، (الرسال و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳

۲۹- طاهر بن حسین پس از ۲ سال فوت کرد. وی سه فرزند پسر داشت: علی، طلحه و عبدالله، علی مدت چند ماه حکومت کرد. طلحه نیز به امارت رسید و ۶ سال به طول انجامید و بالاخره عبدالله به جانشینی او برگزیده شد.

۳۰- بلعمی می‌گوید زمان خروج طاهر از بغداد، مأمون غلام خاصه ی خود را به او انعام کرد. پس از پشت کردن طاهر به خلیفه، غلام او را با شراب مسموم کرد (بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، نشر زوآر، ۱۳۸۳، ۱، ۲۵۱)

۳۱- ذبیح‌اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج اول. تهران. نشر ابن‌سینا، ۱۳۳۸

۳۲- بارسو، کلیفورد ادmond، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱

۳۳- فرای، ریچارد نلسون، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۳

۳۴- بارسو، کلیفورد ادmond، تاریخ سیستان، ترجمه ی حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸

۳۵- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، یعقوب لیث، تهران، نشر کوروش، ۱۳۶۸

۳۶- تاریخ سیستان، همان، ۲۲۲

# چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ سی‌ام و سی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۳۷- یاقوت حموی، معجم الادباء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۸۱

۳۸- تاریخ سیستان، همان، ۲۱۵

۳۹- گردیزی، همان، ۲۰-۳۱۹

۴۰- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ (همین کتاب تحت عنوان ممالک و مسالک را نیز محمدبن عبدالله تستری ترجمه کرده و به کوشش ایرج افشار در سال ۱۳۷۳ توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار چاپ شده است)

۴۱- ذبیح‌الله صفا، همان، ۳۹۹

۴۲- ذبیح‌الله صفا، تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶

۴۳- نظام‌الملک طوسی، سیر الملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰

۴۴- محمود غزنوی، نخستین کسی بود که پس از اسلام عنوان «سلطان» را بر خود نهاد (مجموعه التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، به همت محمد رضانی، تهران، نشر خاور، ۱۳۱۸)

۴۵- سلطان محمود ترتیبی داد تا تبارنامه نویسان، نسب او را از طریق فیروز پسر یزدگرد سوم به ساسانیان برسانند (جوزجانی، منهای سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳)

۴۶- عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، تهران- انتشارات خیام، ۱۳۴۶

۴۷- یاقوت حموی، همان، ج ۱۷